9-3

**مجموعه آثار قلم اعلی**

**جلد 39**

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد.

شهر العظمه 133 بدیع

جناب دكتر محمد افنان اين كتاب را در تاريخ 11/6/54 (3 شهر العزه 132) براي تهيه سواد عكسي بلجنه ملي محفظه آثار و آرشيو امر مرحمت فرمودند و پس از تهيه فتوكپي عينا عودت يافت مشار اليه قصد دارند اصل كتاب را بدار الآثار بين المللي ارض اقدس تقديم نمايند.

ص 1

هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق*،* الحمد لله الذی سخر شمس البیان بقدرته *و* قمر البرهان بسلطانه الّذی بامره طُوی ما انبسط فی ستّة ایّام ثمّ ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأکبر بما اسوی مکلّم الطور علی عرش الظهور و نطقت السّدرة امام الوجوه الّتی بها ارتفع النّدآء من الارض و السّمآء هذا ظهورا تبسم به ؟؟؟ الوجود من الغیب و الشّهود و قرّت العیون و تنوّرت الابصار الأمر لله الواحد المقتدر المختار تالله قداتی الیوم و القو فی ریب عجاب نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد عباده

ص 2

علی التّقرب الی مشرق الأنوار و یوفقهم علی الرّجوع الی باب فضله و علی التّدارک علی مافات عنهم فی سیّد الأیّام و الصّلوة و السّلام و التّکبیر و البهآء علی ایادی امره الّذین ما منعتهم ضوضآء الأنام عن التّقرب الی الله ربّ الارباب نبذوا ما سوا و اقبلوا الیه باستقامة انکسرت بها ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضین و اعتراض المشرکین الّذین یتکلّمون باهوآئهم لیصدّوا النّاس عن سوآء الصّراط قل انّه اتی بما یجذبکم الی الأفق الأعلی و یقرّبکم الی مقام تنوّر بانوار بیان ربّکم مولی الأنام یا عندلیب علیک بهآئی و عنایتی هنیئا لک بما شربت رحیق البقآء من ید العطآء وقمت علی خدمة الأمر بقیام اضطرب بها اصحاب العقود و ناحت به الأحزاب الاّ من شآء الله مالک یوم القیام الحمد لله در جمیع احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت

ص 3

قائم اینکه دربارۀ اعتراضات جناب سیّد علی ذکر نمودی بشرف اصغا فائز قل اعلم بالعلم الیقین بانّ الله امر الکلّ بتبلیغ امره و ما ترتفع به کلمته المطاعه بین البریّه بعد از این حکم محکم که از سمآء ارادۀ مالک قدم نازل کلّ باطاعت مکلّفند اگر باوامر الهی فائز شدند و بما ینبغی عمل نمودند عند الله مقبول و الاّ الأمر یرجع الی الآمر و الغافل فی خسران مبین حق در کتب قبل جمیع عباد را ابین خود خوانده و این نظر بتجلّیات انوار نیّر رحمتی است که بر کلّ سبقت گرفته و بسیاری از آن ابنآء مخالفت نمودند و هر منصفی گواهی داده و می­دهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده ایا در شیطان چه می­گویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم ملکوت بوده آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی

ص 4

مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرّ یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل ما یشآء چه می­توان گفت وقتی قال عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقمت دربارۀ حرم رسول الله تفکّر نمایند ان حضرت روح ماسواه فداه فرموده کلّینی یا حمیرا کلّی و این کلمۀ علیا که از مشرق فم ارادۀ مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکیست و حال حزب شیعه می­گویند درباره­اش آنچه را که کلّ می­دانند آیا آن قبول را سبب چه و این ردّ حزب شیعه را علّت چه یکی از مطارنۀ انطاکیّه گفته نفسیکه در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفکّروا یا قوم ثمّ انصفوا فیما نطق به مکلّم الطّور اذ استوی علی عرش الظّهور و لا تکونوا من الظّالمین یکی از اجلّۀ انصار که موسوم

ص 5

بطعیمه بود بعد از طلوع نیّر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرّب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکّر و متحیّر چه که در اوّل امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انّا انزلنا الیک الکتاب بالحقّ لتحکم بین النّاس بما اراک الله و لا تکن للخآئنین خصیما باری بما انزله الرّحمن فی الفرقان رجوع نما دربارۀ خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد قل تفکّر لعلّ تتّخذ الأنصاف لنفسک معینا از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتی که لحاظ عنایت بجهت

ص 6

اوّل ناظر ذکر مینماید در بارۀ او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت چه می­گوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه باو متمسّک و متشبثّند آن حضرت او را امام و وصیّ فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجلّه اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا می­شود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و متعرض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الأعلی فهذا المقام العزیر البدیع دیگر معلوم و واضح است که ؟؟؟ و معترضین در این مقام چه گفته­اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت

ص 7

خلق است در رتبۀ اولی و در عقیدۀ شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض می­نمودند بعد از غزوۀ احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو می­دهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکّه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و برحسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله معی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیّت حقّ و رسالت

ص 8

تو مقرّ و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال وو حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الأمر عازم آن حدود شدند و بعد از توجّه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین به شماتت قیام نمودند که خدای محمّد چرا او را خبر نداد که این جمع به نفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند. یا ایّها النّاظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلّم نموده چه که اعمال این حزب در اوّل ایّام نعوذ باللّه منکر فی‌الحقیقة

ص 9

انسان نمی­توانست حمل نماید ولکن در بارۀ این مظلوم بانصاف تکلّم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمّت تمام در لیالی و ایّام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیّبه اخلاق مرضیّه امر نمودیم قریب چهل سنه می­شود که که در هیچ محلّ نادر حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسئل اللّه تبارک و تعالی ان یؤلّف بین قلوبهم و یؤیّدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انّه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب

ص 10

علیک بهائی در بارۀ شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبد آنچه را که سبب رجوع الی اللّه است. الهی الهی ایّد عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزیّنة بعزّ رضائک و وفّقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایّامک ثمّ قدّر لهم الرّجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انّک انت المقتدر علی ما تشآء بارادتک المهیمنة علی من من فی السّموات و الارضین.

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده ولکنّ اللّه اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیّة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر ننمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد

ص 11

از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انّا امرنا الکلّ بالتّبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظّهور و عزّه و عطائه مواهبه و الطافه ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلی ان یطهّر ظاهرها و باطنها عن کلّ ما نهی فی کتاب الله ربّ العالمین فی اوّل القدم یتمسّک و یعمل بما انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله قل اللّه ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی اللّه کقبضة من التّراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سمآء ارادة اللّه المقتدر العزیز الوهّاب و فی قدم آخر یتوجّه بکلّه الی الوجه و بلسان السّرّ و الحقیقة مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکت ملّة قوم لا یؤمنون باللّه و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت

ص 12

نفس بالمقامین و الأمرین انّها کانت مرقومة من اهل البهآء من القلم الأعلی فی الصّحیفة الحمرآء طوبی از برای نفسی که امام کعبۀ الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از آمر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد یا عندلیب علیک بهائی نیّر شرائط مبلّغین بمثابۀ آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده‌اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کلّ نازل یعنی کلّ بان مأمورند و همچنین شرایطی که ذکر شده از حق بلطلب کلّ را مؤید فرماید ر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطّلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی انّ ربّک معهم یسمع و یری و هو السّمیع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن

ص 13

اراد ان یبلّغ امر مولاه ان یزیّن رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التّقوی و فی  مقام آخر ینبغی لکلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند اللّه المهیمن القیّوم این مظلوم مکرّر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آنرا رد ننموده لعمر اللّهِ اگر معدودی به آنچه حقّ اراده نموده عمل مي­نمودند هر آينه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه مي­نمود از بعضی از نفوسی که خود را به حق نسبت داده و می­دهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیّة سجنی و ما ورد من اعدآئی بل من الّذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرّر امثال این آیات از سمآء عنایت الهی نازل ولکن اذان آلودۀ بقصصهای موهومه از اصغآء کلمات عالیات محکمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را

ص 14

فی‌الحقیقة اصغاء نمایند البتّه از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله دربارۀ کلّ باید عدل و انصاف را مسئلت نمائید. قل الهی الهی ایّد عبادک علی الرّجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلی بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطآئک و لا بتعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسئلک بنور امرک الّذی عند ظهوره محت اثار الشّرک و النفاق بان تبدّل اریکة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظّلم و الأعتساف بکرسیّ العدل و الانصاف انّک انت المقتدر العزیز المنّان. و در یک مقام این آیۀ مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را اذان اصغا می­نماید انّک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری ولکن نضرت اعدآئی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین فی الحقیقه الیوم عمل نالایق

ص 15

از حزب الله ناصر اعداست نه ناصر اولیا یا عندلیب لئالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهرفرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروۀ علیا جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک امّ الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسّامعین و طوبی للفآئزین این خلق را دیدۀ و می­شناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّدات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکّر نما که با جنحۀ اوهام در هوای اوهام طازند الی حین آگاه نشده­اند ربّی را که اخذ نموده­اند که خلق نموده بعینه به مثابۀ حزب شیعه به روایات متوهّمین مشغولن و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر علم به عاملین راجع من عمل فلنفسه و من اسآء

ص 16

فعلیها بگو ای عباد حق با کلمۀ یفعل ما یشآء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود می­فرماید انّه لو یحکم علی الأرض حکم السّمآء او علی السّمآء حکم الأرض لیس لأحدا ان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت می­شد نازل می­شد آنچه که کرۀ خاک را از افلاک بگذراند ولکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروف حی علیه بهآء الله الأبهی در ذکر من یظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الامر و الخلق فدائه ميفرمايد قوله عزّ ذکره اگر يک آيه از آيات. من ‌يظهره‌ اللّه تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عند اللّه از آنکه کلّ بيان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه تو را نجات می­دهد ولی کلّ بیان نمی­دهد انتهی حال ملاحظه

ص 17

کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسّک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الّا هو المقتدر المهیمن القیّوم اینکه در بارۀ اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لاتغنیه عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب می­دانند اصفهانی بی‌انصاف مالافنان و سائر احباب را بظلم تصرّف نمود و بآتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایّام حکومت از او اخذ نمود ولکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم ولکن بعضی مقام امانت و عفّت و صدق بخیانت

ص 18

و مفتریات تمسّک جستند لأجل اکل اموال النّاس بالباطل و بعضی در در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم ولکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انّا اردنا لهم النّور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظّلم و الافترآء و ما دعآء الظّالمین الّا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی حاجی محمد کریم خان در هر سنۀ یک کتاب ردّ نوشته و هم چنین سایر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التّواریخ دربارۀ حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حق می­طلبیم عباد را. مؤيّد فرمايد تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمايند و. اگر باين توفيق فائز گردند

ص 19

کلّ به کلمۀ مبارکۀ ترکت ملّت قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التّائید فی یده و التّوفیق فی قبضة یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لکن اعمال عباد ایشان را از مشاهدۀ امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشآءاللّه از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کلّ را بطراز اخلاق مرضیّه و اعمال طیّبه بیارایند و بعدل و انصاف متذکّر دارند لعمر اللّه انّ المظلوم فی فم الثّعبان یذکّرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء اراد منهم جزآءً و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر ننمودیم و بکمال تصریح کلّ را به آنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم این که دربارۀ محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفّق نمود بر عملی که بعزّ

ص 20

رضا فائز و بطراز قبول مزیّن نسئل اللّه تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطآء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصرة امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق انّه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیر باجنحة الانقطاع فیهذا الهوآء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ ننماید و این قیام  مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف الاّ و قد یراه المنصفون مستویّا علی عرش الظهور انّ ربّک یعلم و یقول و النّاس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودند کل

ص 21

بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد للّه آن جناب را مؤیّد فرمود بر بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمة اللّه المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهة اخری توجّه نموده نسئل الله ان یؤیّده علی نصرة امره و ارتفاع کلمته و ارتقآء عباده و یوفّقه علی تطهیر القلوب و و تنزیه النّفوس انّه هو المقتدر العزیز الوهّاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهآء اللّه الأبهی را نمودید للّه الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور فصاحت و بلاغت مزیّن چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدی العرش مذکرو و بنور قبول منوّر نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفّقه علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصراللّه قد ذکرک من طار فی هوائی و تمسّک بحبلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت

ص22

لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و وعطآئک ای ربّ ترانی منجذبا بآیاتک و مشتعلا بنار محبّتک اسئلک بان تجعلنی ثابتا راسخا فی امرک الّذی به اضطربت الأفئدة و العقول لا اله الّا انت الفرد الواحد العزیز الودود یا نصراللّه علیک بهآء اللّه و عنایته اذکر من قبلی امّک انّها فازت بذکری من قبل طوبی لها انّها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله  اللّه مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حبّی العزیز البدیع ذکّرها من قبلی و بشّرها بعنایتی و نوّرها بأنوار نیّر معرفتی انّ ربّک هو المشفق  الکریم یا عندلیب نفوس مذکورۀ در نامه آن جناب بذکر فائز الحمد للّه الّذی ایّدهم علی الاقبال فی یوم فیه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغآء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الی انوار وجه ربّهم الرّحمن

ص 23

و لعیون قرّت بنور الایقان و لأذان فازت باصغآء النّدآء اذ ارتفع بین الأرض و السّمآء نسأل اللّه ان یؤیّدهم علی الاستقامة الکبری علی امره الأعزّ الأرفع الأعلی بحیث لا تمنعهم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوّفهم ضوضآء الجهلآء و لا عرفائها و یقدّر لهم نورا یمشی امام وجوههم فیکلّ عالم من عوالمه انّه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرّحیم انّا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا و انا الآمر الحکیم النّور السّاطع من افق سمآء رحمتی علیهم و علی اللّائی اقبلن و آمنّ بالفرد الخبیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کلّ در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را به این بشارت اعظم منوّر و مسرور دارند این که شخصی دربارۀ حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصغا اکتفا می­نمایند و بما تشتهی به النّفس و الهوی

ص 24

تمسّک می­جویند یا عندلیب اگر مقدّسا عن البغی و الفحشآء و مزیّنا بالبرّ و التّقوی مشاهده می­گشتند کلّ بتجلّیات انوار نیّر اطمینان و ایقان و غنا و منوّر می­شدند اخذ و اما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لأعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نیّر افاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایّام اهل ایران را به افق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و ان دو پیک امه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس اسم نبوده در اوایل امر اعملا بقسمی منکر مشاهده می­شد که هر بصیری بحق پناه می­برد وهر سمیعی در لیالی و ایّام بعجز و ابتهال نجات می­طلبد تا آن که از فضل و عنایت به تحریر و بیان فی الجمله اعمال شیعه به اعمال طیّبه و اخلاق غیر مرضیّه

ص 25

بمرضیّه تبدیل گشت از حق بطلب ناس را تائید فرماید به عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسئل لهم التّوفیق فی کلّ الأحوال انّه هو الغنیّ المتعال ذکر مرفوع مرحوم حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و یغما له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقرّبون فیهذا الحین علی مقام کریم انّا کنّا معه اذا اراد الحضور و اللّقآء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الأمکان و هاج عرف عنایة الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفین و ارسلناه الی ارض الطّآء انّ رحمة ربّک احاط الجود من الغیب و الشهود ویل للّذین ما عرفوا مقامه و عملوا ماناح به کلّ منصف و ذرفت دموع العاشقین هل یبقی الّذین ظلموا او یجدون

ص 26

لأنفسهم حین الأخذ من مفرّ او من مهرب لا و بیانی الّذی به انجذبت حقائق الملأ الأعلی و الفردس الأبهی و الجنّة العلیا. قل الهی الهی الّف بین قلوب عبادک و عرّفهم ما ارت لهم بجودک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یبکون علی ما فات عنهم فی ایّامک ای ربّ لاتدعهم بانفسهم و لاتمنعهم عن التّقرّب الی شّمس عرفانک انّک انت المقتدر علی ما تشآء ثمّ اجعل اجر الّذین نقلوه کنز الهم عندک انّک انت الفضّال الأمین و الحافظ الحارس المعین ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئا لهم ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهآء الله را نمودند فلمّا اردنا ذکرها سمعنا النّدآء من شطر العظمة و الکبریآء و ورودها فی الجنّة العلما و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفه لأهل البهآء نسئل الله

ص 27

ان ینزل علیها فیکلّ حین ما تقرّبه عینها و یفرح به قلبها انّه هو الغفور الرّحیم ذکر امّ و اختین را نمودند طوبی لهن و نعیما لهنّ انّ المظلوم فی السّجن الأعظم اراد ان یذکرهن بما تبقی به اسمآئهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنائی بین خلقی قد وفقّه الله تبارک و تعالی علی نشر اثاره الّتی بنورها اشرقت الارض و السّمآء و تنوّرت الأفئدة و القلوب و قدّرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبّر علیها من قبلی و بشرّها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الأشیآء و نوری الّذی انار به الوجود و نذکر اختک فیهذا الحسین و نبشّرها بعنایة الله ربّ العرش العظیم یا ورقتی علیک بهآئی و رحمتی نسئل الله تبارک و تعالی

ص 28

ان یزیّنک بقمیص العرفان و ینوّرک بانوار الأیقان و یقدّر لک ماقدّره لأمآئه الأخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یاعبدی و لقلب اقبل الی الله مالک یوم الدّین افرحی بذکری ایّاک و سبّحی بحمد ربّک العزیز العظیم و نذکر امائی فی الأطراف و تبشّرهنّ بما قدّر لهنّ من لدی الله الفرد الخبیر انّ الّتی فازت بالأقبال انّها من اعلی الرّجال عند الله طوبی للفائزات و الفآئزین الحمد لله ربّ العالمین ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدران تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب اذان من فی الأمکان و هل تقدران تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لاونفسک الاّ بحولک و قوّتک و لله

ص 29

خزائن البیان لو ینزل ایة منها او یظهر لؤلؤ منها لتری النّاس سکاری من رحیق بیان الله مولی الوری انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشآء و هو الفضّال الکریم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فیهوآء حبّی ذکرناک بایات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا النّباء العظیم البهآء علیک و علی الّذین ما خوّفقهم سطوة کلّ غافل مریب یا عندلیب نفوسیکه اقبالی نمودند و به محبّت با آن جناب معاشرت کردند و به قبول ما نطقت فیهذا الأمر الأعظم فائز گشتند و هم چنین امائیکه کسب رضا نموده­اند و طلب ذکر از مولی الأذکار کرده­اند کلّ بتجلّیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر موّاج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهادر قیّوم اسما از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن

ص 30

ارض را سلام و تکبیر برسان و هم چنین امهاء موقنات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود این ایّام حکمت الهی سبقت گرفته انّه هو العلیم الخبیر عنده علم کلّ شئی فی کتاب مبین ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین توجّهش بشطر اقدس او امر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معیّن نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مکر در ادای دیون بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله ارادۀ بیع نمودند و منع نمودیم یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده

ص 31

در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم واضحست بعضی به مثابۀ جبل ثابت و راسخ و برخی به مثابۀ نور منیر و بعضی هم یعلو مرّة و یسفل اخری و حق با کل بعنایت کبری سلوک می­فرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله ربّ العالمین الحمة لله مقصود العارفین الرأفة لله معبود من فی السّموات و الأرضین الشّفقة لله مولی الاولین و الأخرین جلال در توجّه اذن داشته و اما آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت‌سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند انّ ربّک هو السّامع المجیب باری شرایط نفوسیکه باذن فائزند اینست اوّل صحّت مزاج و صحّت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرایطست

ص 32

تحصیل اذن است در محل و مقام و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجّه جائز نه حق می­فرماید و لمن استطاع الیه سبیلا از حق می­طلبیم کل را تائید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بان مأمورند از مطلع امر ظاهر نمی­شود مگر آنچه سبب علوّ و سمّو و محبّت و الفت و اتّحاد عباد است انّه هو الأمر الحکیم این که دربارۀ توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذورۀ علیا می­نمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده مع اعراض کلّ جوهر وجود را بارادۀ مطلقه اخذ کرده مع آن که در ایّامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعا عن العالم کلّ را دعوت نمودیم به آنچه سبب ارتقاع وجود و ارتقآء

ص 33

نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و معاشرت با جمیع ادیان به روح و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و می­دانند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و به جهاد مأمور استعمال لباس اجنبیّه و ملاحظه کتب ان قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای مدآئن قلوب بروح و ریحان مؤیّد شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موّفق انّه یمدّک بجنود البیان انّه علی کلّ شئ قدیر و نبشّرک فی هذا الحین بحضور

ص 34

ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه نسئل الله ان یعطیک اجرا فیکل عالم من عوالمه و یقدّر لک ما یکون باقیا ببقآء ملکوته انّه هو الفضّال الکریم و المؤیّد العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و به انوار نیّر بین رحمن منوّر دار استدلالیّۀ آن جناب بساحت اقدس فائز این ایّام انشآء الله ملاحظه می­شود نسئل الله ان یظهرلک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب انّه هو المقتدر العزیز المحبوب النّور المشرق من افق سمآء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فیهذا النّباء الأعظم و هذا الأمر العظیم

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریآء

و ما سئل السّآئل فی قول الحکمآء بسیط الحقیقة کلّ الأشیآء قل فاعلم انّ المقصود من الأشیآء فی هذا المقام لم یکن

ص35

الاّ الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الکلّ الواجد و هذا کلّ لا یذکر عنده بعض و لا یقابله جزء و الحاصل انّ البسیط الحقیقه لما کان بسیطا من جمیع الجهات انّه واجد و مستجمع لجمیع الکمالات الّتی لاحد و لانهایة لها چنان چه فرموده­اند لیس لصنعه حدّ محدود بلسان پارسی ذکر می­شود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت مذکور کمالات وجود من حیث هو وجود است واز کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهیه است بنحو بساط و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده­اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود متحمّل بوجودات غیر متناهیه شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکما گفته­اند بسیط الحقیقه کلّ الأشیآء و لیس بشئ من الأشیآء و فی مقام آخر انّ انوار بسیط الحقیقة یری فی کلّ الأشیآء و این ببصر باصر و نظر ناظر

ص 36

منوط است ابصار حدیده در کلّ اشیاء آیات احدیّه را مشاهده می­نمایند چه که جمیع اشیآء مظاهر اسمآء الهیّه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیآء در امکنۀ حدود موجود و مشهود چنانچه گفته­اند لمّا کان الوجود الواجب فی کمال القوّة و الشّدة لو بجوز ینحلّ بوجودات غیر متناهیه ولکن لا یجوز ما انحلّ در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطيف و رقيق مشاهده ميشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده می­شود توحید وجودی و ان اینست که کل را بلا نفی می­کنند و حقّ را بالاّ ثابت یعنی غیر حق را موجود نمی­دانند به این معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کلّ شئ هالک الاّ وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل

ص 37

وجود نه و ذکر وجود بر او نمی­شود چنانچه فرموده­اند انّه کان و لا یکن معه من شئ و الّآن یکون بمثل ما قد کان مع آن که مشاهده می­شود که اشیآء موجود بوه و هستند مقصود آن که در ساحت او هیچ شئ وجود نداشته و ندارد و در توحید وجودی کلّ هالک و فانی و وجه که حق است دائم و باقی و توحید شهودی آنست که در کل شئی آیات احدیّه و ظهورات صمدانیّه و تجلیّات نور فردانیّه مشاهده شود چنان چه در کتاب الهی نازل سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم در این مقام در کلّ شئی تجلّیات ایات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحلّ بوجودات نامتناهیه شده تعالی تعالی من ان ینحلّ بشئی او بحذیذ او یقترن بما فی الأبداع لم یزل کان مقدّسا عن دونه و منزّها عمّا سواه نشهد انّه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهیمنه علی العالمین و در مقامی

ص 38

کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذّکر الأوّل چه که حق جلّ و عزّ غیب منیع لا یدرک است در این مقام کان و یکون مقدّسا عن الأذکار و الأسمآء و منزّها عما تدرکه اهل الأنشآء السّبیل مسدود و الطلب مردود لذا آن چه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمۀ اعلی و ذروۀ اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می­شود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کلّ اسمآء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الاذکار کلها و مقرّ نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده می­شود ولکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات در این مقام معنی چنین می­شود یعنی کلمۀ اولیّه و مطلع

ص 39

نور احدیّه مربّی کلّ اشیا است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لاینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یاتی به انه لهو العلیم الخبیر دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده­اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و به شماتت برخواست مگر در کلمات نفوسیکه متجاسر به کفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده­اند از کتب انبیآء استنباط کرده­اند و اوّل من تدرّس بالحکمة هوا دریس لذا سمّی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته­اند در هر لسان باسمی موسوم است و در هر فنّی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده­اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیّه

ص 40

استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیّه و حکمتیّه نموده­اند این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفضا لأمر الله در ظاهر رد فرموده­اند ولکن این عبد مسجون لا یذکر الاّ الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول به ادراک این بیانات شود چه که علم به این بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که؟ حکمیکه به این کلمه تکلّم نموده لو کان موجودا و الّذین اقرّواله فیما قال ثمّ الّذین اعترضوا عله کلّ در صقع واحد مشاهده می­شوند هر یک بعد از اتفاع ندآء مالک اسمآء از یمین بقعة نورآء بکلمۀ بلی فائز شد مقبول و محمود و دون ان مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروۀ حقایق و عرفان مشاهده می­نمودند علی شأن ظنّوا بانّ ماخرج من افواههم انّه قسطاس

ص 41

توزن به الأقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدأ و المآل مع ذلک در ایّام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنالهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاه نماید و در کلمۀ بلی توقّف کند لدی الحق مذکورته و از جهل ناس محسوب چه که مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتّین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل می­خواهد قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می­شود که موسای موجودته و الاّ زمزمۀ انّی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلّم نموده و مقصود آن که عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهدۀ انوار تجلّی محلّی منوّر و کوشش باصغآء ندآء او از کلّ شئی فائز این

ص 42

مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده­اند این مقام قول ولکن مقام عمل مشاهده می­شود ندای سدرۀ الهیّه که برا علی البقعه ما بین بریّه تصریحا من غیر تأویل مرتفعست و با علی النّدآء کلّ را ندا می­فرماید ابداً اصغا ننموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام می­نمود حال باید بگوئیم ان کلمه عادیه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده­اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیّوم محروم مانده­اند الامر بید الله یعطی من یشآء ما یشآء و یمنع عمّن یشآء ما اراد انّه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الاّ هو العلیم الحکیم در این ایّام در یکی از الواح نازل کم من ذیعمامة منع و اعرض و کم من ذی مقنعة عرفت و اقبلت و قالت

ص43

لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلا هم انّ ربّک لهو الحاکم علی ما یرید ان یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الأعظم امام وجهک تقرّب الیه ثمّ اشرب منه باسم ربّک العلیم الخبیر لعمری انّه ببلّغاک الی مقام لاتری فی العالم الاّ تجلّی حضرت القدم و تسمع من السّدرة المرتفعة عل العالم انّه لا اله الاّ هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی من مطلعالبدا لکلّ نفس اذا سمع النّدآء یدع الوری عن الوری یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثمّ لبّیک یا محبوب العالمین قل یا ایّها السّآئل لو یأخذک سکر خمر بیان ربّک الرّحمن و تعرف ما فیه من الحکمة و التّبیان لتضع الأمکان و تقوم علی نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الّذی اذا یراه احد فی الظّاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکّر فی الباطن یراه مهیمنا علی من فی السّموات

ص 44

و الأرضین ان استمع ما تنطق به النّار فی السّدرة المرتفعة النّورآء علی البقعة الحمرآء یا قوم ان اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الأمر و اتی الحکم من لدن قویّ امین یا ایّها السّآئل قد ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السّجن المبین لذا نزّل لک هذا اللّوح الّذی من افقه لاحت شمس الطاف ربّک العزیز الحمید ان اعرف قدرها و اغل مهرها انّها خبر لک ان انت من العارفین نسئل الله بان یؤیّدک علی امره و ذکره و یقدّر لک ما هو خیر لک فی الدّنیا و الاخرة انّه مجیب دعوة السّآئلین و ارحم الرّاحمین یا ایّها العبد اذا استجذبت من نفحات اشارات مالک الأسمآء و استنورت بانوار وجه الّذی اشرق من مطلع البقا توجه الی الأفق الأعلی قل. یا فاطر السّمآء و مالک الأسمآء اسئلک باسمک الّذی به فتحت ابواب لقآئک علی خلقک و اشرقت شمس عنایتک عل من فی ملک بان تجعلنی مستقیما علی حبّک و منقطعا

ص 45

عن سوائک و قائما بخدمتک و ناظرا الی وجهک و ناطقا بثنآئک ای ربّ ایّدنی فی ایّام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السّبحات بفضلک و عنایتک و احرق الحجبات بنار محبّتک ای ربّ انت القویّ و انا الضّعیف و انت الغنیّ و انا الفقیر اسئلک ببحر عنایتک بان لا تجعلنی محروماً من فضلک و مواهبک یشهد کلّ الأشیآء بعظمتک و اجلالک و قوّتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثمّ اکتب لی ما کتبته لاصفیآئک الّذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هوآء ارادتک و نطقوا بثنآئک بین بریّتک انّک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم.

باسم محبوب عالمیان

یوم یوم الله است و کل ما سواه برهمتی و عظمت و اقتدار او گواه بعضی شناخته و گواهی داده و برخی گواهی می­دهند ولکن او را نشناخته­اند شکّی نبوده و نیست که کل در حقیقت

ص 46

اولیّه لعرفان الله خلق شده­اند من فاز بهذا المقام قد فاز بکل الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشأنیکه اگر عظمت ان بتمامه ذکر شود اقلام امکانیّه و اوراق ابداعیّه کفایت ننماید و ذکر این مقام را به انتها نرساند طوبی از برای نفسی که در یوم الله بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد اوست از مقدّسین و مقرّبین و مخلصین اگر چه این مقام در خود او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد ولکن ظهوران را وقتی مقرّر است مشاهده نما چه بسیار از ناکسین که از ربّ العالمین محروم مانده­اند و چه بسیار از تارکین که به این فیض عظیم فائز گشته­اند چنانچه در اعصار قبل شنیده شد مثلاً تمّار بلقآء مختار فائز شد و عالم که خود را از اخیار و احبار می­دانست محروم ماند قدری تفکّر در کلمات منزل آیات نمائید تا از رحیق صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة

ص 47

که ارياح رحمت رحمن مرور نمود و ايشانرا طاهر و مقدس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که به هوای نفسیّه تمسّک جستند و از شطر احدیّه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضۀ قدرت سلطان مقتدر است نسئل الله بان یوفّق الکلّ علی ما یحبّ و یرضی مشاهده در علمای فرقۀ شیعه نما که خود را اعلی و اعظم و اکمل از سائر امم می­شمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور جمال رحمن بهوی از ممکن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر قرب و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق می­شمردند و پست­ترین آن نزد حق مذکور و مع ذلک شاعر نشده و نیستند نیکو است حال کسی که از اراده و رضا و مشیّت خود به کلمۀ الهیّه طاهر شد و بارادۀ مراد عالمیان پیوست او است از جواهر خلق نزد حق متعال ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبدۀ هوی بوده و هستند و بعضی عبدۀ

ص 48

اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات حق نوشتند و در لیالی و ایّام بذکر او مشغول بودند مع ذلک حرفی از بیانات حق را ادراک ننمودند و بغرفۀ از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ایّام را بدان لعمری مارأت عین الأبداع شبهها و حتی را مقدس از کلّ مشاهده کن اوست مجلّی بر کلّ و مقدّس از کل ّ اصل معنی توحید اینست که حق وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید اینست معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین باوهام خود جمیع اشیا را شریک حق نموده­اند و مع ذلک خود را اهل توحید می­شمرند لاو نفسه الحق ان نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمردند ندان که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور را با غیب منیع لا یدرک دانی

ص 49

به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین در این مقامات بیانات لا تحصی از قلم اعلی جاری باید انشآء اله در صدد آن باشید که بیانات عربیّه و فارسیّه که در این ظهور احدیّه از مطلع آیات الهیّه نازل شده بقدر قوّه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمته علی قلبک باب العلم و الحکمة انّ ربّک لهو العلیم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله علیک ان اشکر ربّک فی ایّامک بهذا الفضل المنیع نفوسی که از این کأس آشامیده­اند و به این مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته­اند کلمات ناس بر ایشان تأثیر ننماید و اشارات نفسانیّه آن نفوس را از شاطی بحر احدیّه منع نکند و این که بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده و میلغزند آن نفوس

ص 50

فی الحقیقه به این مقام فائز نشده­اند مثلا اگر شخصی ندای و رقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه به نعیق حیوانات از او ممنوع نشود در اين مقام کلمۀ از مصدر فضل و رحمت کبری بر تو القا مي­نمايم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائّيه و افتتانات محدثه از صراط احديّه باز نمانی و به دوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقيم مانی و آن کلمه کلمه­ايست که لَم ويزل ولا يزاَل در کتب الهيّه ظاهرا و باطنا بوده و آن اينست که مي­فرمايد يفعل الله ما يشآء ويحکم ما يريد اگر نفسی بعرفان حقّ فائز شد و او را يفعل ما يشاء ويحکم ما يريد فی الحقيقه دانست ديگر از هيچ فتنه ممنوع نشود و از هيچ حادثۀ مضطرب نگردد اوست شارب کأس اطمينان و اوست فائز به مقام ايقان طوبی لمن شرب وفَاز و ويل للمبعدين قدری تفکّر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدء و معاد بیاشامی و چون

ص 51

طیر روحانی خفیف شوی و بهواهای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی به این مقام فائز نشود از اهل حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز به این مقام به عنایت حق سهل و آسان بوده مع ذلک اکثری فائز نشده­اند الاّ من شاء ربّک المقتدر القدیر چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان نموده­اند و در ظاهر بایّام الله و عرفان ان فائز و مع ذلک به امری از امور به اسفل السّافلین راجع شده­اند لعمری من سمع ندآئی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سطوة الملوک و لا اشارات من علی الأرض و لا حجبات العالمین فضل را مشاهده کن به مقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکن و حق در سجن اعظم مع بلایای لا تحصی بذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمانی و از الطافش ممنوع نشوی و بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسّک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده

ص 52

و نیست اوست سلطان اعمال و ربّک العلیّ العظیم و آن چه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائزند لأجل ضعف عباد ولکن اعمل و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدّر له و الصّبر فی البلایا بل التشکّر فیها و التّوکل عليه فی کلّ الاحوال اين امور اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیّه در ظلّ آن چه مذکور شده بوده و خواهد بود انشاء الله به آن جناب می­رسد و بما نزّل فی الألواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکران جایزند و آن چه از احکام از موثقین شنیده­اید و یا در الواح الهیّه مشاهده نموده­اید عامل کردید تا به ما بقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفة الله است و زینت آن اقرار بانّه

ص 53

یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و ثوب ان تقوی الله و کمال ان استقامت کذلک یبین الله لمن اراد انّه یحبّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو الغفور الکریم الحمد لله رب العالمین جناب اخوی علیه بهآء الله را تکبیر منبع از قبل مظلوم برسانید قل یغما لک بما اقبلت الی قبلة العالمین قد قدّر لکم اجر من فاز بلقآئه و حضر لدی عرشه العظیم در این صورت رجوع به وطن احسن است که شاید از رجوع شما نفحات حبیّه بر بعضی مرور نماید و انشآء الله بتائیدات حق به تبلیغ امرش مؤیّد خواهند شد قلب که ببحر اعظم متصّل شد البتّه از او انهار جاریه به ظهور خواهد رسید نظر به اضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم ولکن قد کتبنا لکم اجر الواردین قل الحمد لله ربّ العالمین

ص 54

هو النّاطق بالعدل

حمد و ثنا حضرت قویّ قادری را لایق و سزا که در بحبوحۀ بلایا و ما بین ایادی اعدا باننّی انا مولی الوری ناطق قوّت فراعنهمنعش ننمود وقدرت جبابره او را از اراده­اش باز نداشت باعلم یفعل ما یشآء از اقلیم بقا قصد ناسوت انشا فرمود تا عباد مرده را به نفحات وحی الهی و الهامات ربّانی زنده نماید و به افق عزّت رساند و مقصود از حمل بلایا و رزایای لا تحصی آن که عالم از دخان ضغینه و بغضا مطهّر شود و هر نفسی خود را در مقعد صدق و محفل امن مشاهده کند یا ایّها الطّآئر فیهوآ عرفانی مذهب الله و شریعۀ مشروعۀ مقننّه سبب الفت وری بوده ولکن از سؤادراک علت ضغینه و عناد کشته همّت نما شاید این یک شبی عالم به نور اتّفاق منوّر گردد از آن چه از سمآء علم الهی نازل واضح و مشهود است که مقصود چه بوده و اراده چه شاید عباد عالم از اخلاق

ص 55

سبعی به اخلاق روحانی نورانی توجبه نمایند و از اعمال و افعال نالایقه مطهّر کردند از حق به طلب در عالم حزبی مثل حزب شیعه مجدّد احداث نشود یا ایّها النّاظر الی وجهی قسم به آفتاب حقیقت که الی حین این مظلوم اسرار مکنونه را ظاهر نفرمود جمیع مطالب آن قوم به مثابۀ جابلقا و جابلسا بوده و هست ما بین حق و خلق فرق ننموده­اند باری عرف توحید را نیافته­اند و خود را افضل عالم می­شمرند جز فساد و رد و لعن عملی مشهود نه از حق بطلب عالم را به نور عدل منوّر فرماید و حضرت سلطان ایّده الله را تائید نماید و توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اوّل ایّام مکررّ در این سنین اخیره مظلوما تو را از ظلم جاهلان حفظ فرموده مرّة فی الهأ و المیم و اخری فی القاف و المیم و فی مقامات اخری چنانچه محبوسین ارض طار ابصرافت طبع مرخصّ فرمودند الهی الهی تری حالی و بلائی و ابتلآئی و سجنی

ص 56

و حزنی اسئلک باسمک الّذی به فتحت ابواب القلوب و بامواح بحر بیانک امام الوجوه ان تؤیّد حضرة السلطان علی ما تحبّ و ترضی انّک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثّری یا نبیلی علیک بهائی و عنایتی آن جناب مطّلعند که این مظلوم به چه قدرت و قوّتی از اوّل امر الی حین امام وجوه کل من غیر ستر و حجاب قیام نمود هر هنگام امر الله مرتفع و نیّر ظهور ساطع غافلی از خلف حجاب بر آمد و عمل نمود آن چه را که سبب توقّف عباد کردید در ارض سرّ مع ظهور مباهله و اعلای کلمه سیّد محمّد اصفهانی نزد مشیر الدّوله علیه بهاء الله دوید و التجا نمود از برای معیشت دو یوم شهریّه خواست لعمر الله بذلک ناح قلبی و قلمی و ارکانی و حال هم اصفهانی موجود در آستانه منع رفیقش به تاراج اموال مشغول به شأنی بتار حرص و هوی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز و قاصر امانت بیچاره

ص 57

تحت برائن خیانتش معذّب و تقوی به مثابۀ عنقا مستور و غیر مشهود و لکن مع جیمع بلایای وارده و رزایای نا متناهیه لسان و قلم ممنوع نه ظلم ظالمین و سطوة معتدین منع ننموده نسئل الله تبارک و تعالی انی یؤیّده المعرضین علی الأقبال و المنکرین علی الأقرار انّه هو المقتدر المختار نامۀ آن جناب که بعید حاضر ارسال نمودند رسید و همان حین لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص جناب مذکور علیه بهآئی نازل نسئل الله ان یؤیّده علی اخذه بقوّة من عنده و قدرة من لدنه و بک صحیفۀ مبارکه ارسال شد ملاحظه نمایند و صورت آن را به ارض خا و شاهرود و مشهد و هم چنین به مدن اخری ارسال دارند یک جلد کتاب الهی از سمت ها امروز ارسال می­شود که به آن جناب برسانند و مخصوص اسامی مذکوره ایاث بدیعۀ منیعۀ عظیمه نازل و ارسال گشت ای کاش عارف می­شدند

ص 58

که این آیات از کجا نازل و به چه حالتی نازل لعمر الله اگر اهل عالم به انصاف نظر کنند کلّ بذروۀ علیا توجّه نمایند معلوم نیست متوقّفین به چه عذری متعذّرند لعمری لو کان النّقطة الأولی لیقوم امام الوجه و یحرّد ما ینزل من ملکوت الفضل و العطا قل یا قوم انظروا الی آثاری و ما خرج من بحر بیانی انّه یعرّفکم ما ستر عنکم حکمة من عنده انّه هو الصّبّار السّتّار العلیم الحکیم آثار حزن آن جناب این مظلوم را محزون نموده لا زال لحظات عنایت به شما متوجّه یشهد بذلک کل الأشیآء تمسّک بما انزلناه لک من قبل لا تنظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق و سلطانه لازال مذکور بوده و هستی یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا الحین قل الحمد لله ربّ العالمین این که دربارۀ اخوی زاده محمّد علی علیه بهائی ذکر نمودی این فقره معلّق به مصلحت آن جنابست و نزد حق مقبول البهآء المشرق من افق

ص 59

هذه السّمآء علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی نباء الله ربّ العرش العظیم ور بّ هذا الأمر المحکم المتین

صحیفة الله المهیمن القیوم

هو الظّاهر الباهر المبیّن العلیم الخبیر یک تجلّی از تجلّیات اسم کریم بر ارض پر تو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود موّاج و یک تجلّی از تجلّیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کلّ بطراز علم مزیّن و منادی عزّت از یمین عرش عظمت به کلمۀ مبارکۀ کلّ شئی احصیناه کتابا ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الأکبر تا لله هذا یوم فیه ظهر کلّ امر مستترو به برزت السّاعة و انشق القمر ایّاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفرا و تخوّفکم سطوة اصحاب السّقر الّذین بدّلوا نعمة الله کفرا و اعرضوا الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا الله و لا تعترضوا علی الّذین به نوره اشرقت الارض

ص 60

و السّمآء و به ظهر حکم القدر انّه اتی لحیوتکم و تقرّبکم الی الله ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّفیع انّه لو یرید ان یزیّن الأشیآء کلّها بطارز الأسمآء فیهذا الحین و یأخذ عنها فی حین اخر لیقدر لیس لاحدان یقول لم و بم انّه یفعل ما یشآء و یحکم سایر یدو هو المقتدر القدیر قل یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و می­نماید لعلّ تجد لنفسک الیه سبیلا در اعمال خود تفکّر نما و هم چنین در آن چه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر ببحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف يا هادی لا تنس فضل اللّه عليک ولّ وجهک شطر اللّه العليّ الابهی. و قل الهی ترکت ما عند الاحزاب الّذين ما آمنوا بک و بآياتک و اقبلت اليک خذ يدی بقدرتک و سلطانک ثمّ انقذنی بعناياتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و اعترفت بغفلتی

ص 61

و خطآئی عند تجلّيات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نيّر عدلک کم من يوم توجّه اليّ نور عطآئک من افق ﺳﻤﺂء ﻓﻀﻠﮏ و اﻧﺎ اعرﺿﺖ ﻋﻨﻪ آﻩ آﻩ منعتنی اوهامی عن التّقرّب الی نيّر الايقان الّذی اشرق من افق سمآء مشيّتک و حجّبتنی الظّنون عند ظهور اسمک القيوم ای ربّ اسئلک ببحر آياتک و رايات ظهورک و اقتدراک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقآئق الاشیآء و بندآئک الأحلی و صریر قلمک الأعلی ان تغفر جريراتی العظمی اشهد انّ بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج ﻋﺮف اﺳﻤﮏ اﻟﺮﺣﻤﻦ ﺑﻴﻦ الادیان ﻳﺎ اﻳﻬﺎ اﻟﻤﻨﺠﺬب ﺑﺂﻳﺎﺗﻰ و اﻟﻄﺂﺋﺮ ﻓﻰ هوآء حبّی مکرّر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم ولکن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمۀ مبارکۀ امنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی

ص 62

ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامي را انکار نموده که از اوّل ايّام الی حين امام وجوه غافلین و موحّدین و مشرکین قائم بوده و با علی النّدآء کلّ را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نباء عظیم بشارت داده بگو يا هادی امر عظيم است امروز نقطه اولی بانا اوّل العابدين ناطق اتّق اللّه انظر فيما نزّل من سمآء مشيّة ربّک ايّاک ان تتّبع سنن ربّک ایّاک ان تتّبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انّها ملئت الآفاق و لو تريد البيّنات ارجع الی الآثار ای بی انصاف ميفرمايد اگر نفسی به يک آيه نطق نمايد تعرّض منمائید و حال معادل کتب اوّلین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین اهل بیان را مثل حزب شيعه تربيت منما و باسما ايشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکّر نما شايد از وهم بيقين توجّه نمائی و از شمال به یمین لوجه الله گفته

ص 63

ميشود لوجه اللّه بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و قدرت در ان ارض مقابل وجهت از کل گذشتن و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار نقطۀ سوادی قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو به مجرّد ذکر بابیت خوف ارکانت را اخذ نمود ر منبر رفتی و تکلّم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف گريستند در اعمال خود و و اعمال نفوس منقطعه تفکّر نما شايد از بحر فضل و عنايت و عطا محروم نمانی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده تفکّر کن امر حضرت اشرف علیه بهآء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجمله تفکّر لازم شايد موفّق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت

ص 64

او و حيات تو گواه کذب و تبرّی و افتراء تو سبحان الله حبّ دو روزه زندگی تو را از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئبر از خود راضی کردی قد کنت حاضرا قد کنت حاضراً فی مجلس العلمآء اذ نطق ابن الذّئب و قال يا قوم اعراض و تبرّی و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سبّ و لعنش کافیست ديگر حجّتی از از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان می­دانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمی­توان او را نسبت به غیر طریقۀ ناجیه دهیم باری عمل نموده آن چه را که کبد مقرّبين از آن گداخته لم ادر بايّ حجّة امن باللّه و بايّ دليل اعرض عنه نسئل اللّه ان يؤيّده علی الرّجوع و الانابة انّه هو التّوّاب الغفور الرّحيم انّا نريد ان نراه عارجاً الی سمآء المعارف و الدقآئق و متصاعداً الی ذروة الحقآئق و هو اراد لنفسه مشتهيات الهوی معرضا عمّا اراد له مولی الوری

ص65

و مالک الأخرة و الأولی یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتّق الله نفسی که هزار ازل به کلمه­اش خلق شده و می­شود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلّم کردی که صحیۀ اشیاء مرتفع گشت از این گذشته تو نمی­دانی که اسما از چه محلّی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیّان را ابوالشّرور نامیدید و خلیل الرّحمن را ابوالدّواهی گفتید و بر جمعی از مظلوم­های عالم فتوی دادید و شهید کردید و به مثابۀ حزب شیعه عمل نمودید آن چه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این اسمی که ذکر نمودید از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان با علی النّدآء ردّت می­نماید و می­فرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمانید و اگر ان اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظيم است ظاهر شده انّه هو المقتدر

ص 66

علی ما يشآء يعطی و یأخذ انّه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشآء امام وجهش منصوب رغما لک و للّذين نبذوا عهد اللّه و میثاقه و جادلوا بایاته اسمع ندآء هذا المظلوم دع خلیج الأسمآء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدی الحقّ علاّم الغیوب لعمرالله لا ینفعک اسم من الأسمآء و لا شئی من الأشیآء الاّ بهذا الأمر المبین و هذا النّبأ العظیم اسما را بگذارد و به آثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گرد آن چه که الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمۀ نقطۀ اولی تفکرّ نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لا یستشار با متارتی و لا بما نزّل فی البیان آیا بعد از این کلمۀ محکمۀ تامّه می­شود بیان تمسّک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحقّ از این کلمۀ مبارکه استدلال ببیان ممنوع و در ظهور اعظم

ص 67

ذکر دونش مقبول نبوده و نیست امروز نقطۀ بیان بانّنی انا اوّل العابدین ناطق و شما مشغولید به آن چه که ذکرش لایق نه و حال آن که آن حضرت جانش را در سبیل این نباء اعظم فدا نمود و در لیالی و ایّام بذکرش ناطق و بما یرد علیه ذاکر و محزون چنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع ولکن اذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایّامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایادی غافلین در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آن چه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لولا البهآء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الّذی به نصبت رایة هو الله علی اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شدآئد اوّل من کفر باللّهند و در رخا اوّل من آمن باللّه قلم متحيّر و لوح متحيّر که چه ذکر

ص 68

نماید مع آن که این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج به ذکر دونش نبوده و نيست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفين را بافق امر فائز نمايد و قاصدین را به کعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدّمۀ حضرت سلطان بعذابی معذّب که ذکرش و شرح آن از قلم و مداد بر نیاید قل یا ملأ المعرضین امروز حجّت و برهان طائف حولند ولکن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایّام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمیع اولاد و نسآء بکمال راحت بوده يشهد بذلک کلّ منصف بصير و کلّ عادل خبير و یوم فصل او وامع نساء و اولادش بکمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادق حضور آن نفوس است که حال در قبرس

ص 69

موجود و مشهود قل يا ملأ المعرضين بشنويد ندای مظلوم را و خود از تجلّیات انوار عدل و انصاف و صدق و صفا محروم منمائید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست انّه اقامنی اذ کنت قاعداً و هزّتنی يد عنايته اذ کنت نائما و انطقنی بين عباده اذ کنت صامتا انّه هو الآمر الحکيم قد امرنی بالنّدآء بين الارض و السّمآء و برهانی ما ظهر و يظهر من عندی و حجّتی قيامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحيث ما منعتنی سطوة العالم و لا زماجير الامم ارجوا علی انفسکم و علی المظلوم الّذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الأمر امام وجوه الأمرآء و الملوک و بلّغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الاّ اصلاح العالم و اطفآء ار الضغینة و البغضآء فی ا فئدة الأمم اگر معرضین

ص 70

بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک می­نمایند الواحی که نزد نقطۀ اولی رفته از که بوده باری الیوم این مظلوم بما نزّل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر می­نماید و کل را به حق دعوت می­فرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرّسین و نعیما للفآئزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده‌اند ايکاش به يک قطره از بحر دانائی مرزوق می­گشتند به اسمآء متمسّکند و از مبعث و محییش محروم قل لا تنفعکم الأسمآء و لا ما عندکم من الأوهام و الظّنون تا لله الحق قداتی المالک بسلطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیّوم قل ذروا ما عندکم من الأوهام تالله قد اشرق نیّر الیقین من افق ارادة ربّکم المقتدر علی ما کان و ما یکون انظروا الشّجرة و اثمارها بعیونکم و النّور

ص 71

و اشراقه و الشّمس و انوارها ایّاکم ان تضعوا نصح الله ورائکم خذوه بقوّة من عنده و سلطان من لدنه انّه ینصر من یشآء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سمآء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرّت به العیون طوبی لمن تمسّک به آیات الله انّها ملئت الجهات قل اقرؤا ما نزّل من سمآء مشیّة ربّکم للأمرآء مشيّة ربّکم للامرآء و العلمآء لو يريد احد ان يری سلطنة اللّه و اقتداره بعنیه له ان یطهّر نفسه عن ذکر ما سواه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری مامات فی حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر انّ الّدنی اعرض بایّ صراط توجّه و بایّ حجّة ثبت ما عنده و بایّ برهان انکر من کان من اوّل الأیّام منادیا باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتّق الله و لا تتّبع سبل الّذین کفروا بالشّاهد و المشهود لعمر الله لمّا نزلت الأیات من سمآء المشیّة سجدا النّقطة الأولی و قال آمنت بک

ص 72

یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الاّ علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرّحمن فی البیان حق لمن یظهره الله ان یردّ من لم یکن اعلی منه فوق الارض ایّاک ان تنکر من تزیّنت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشّهود و لو انّ لمثلی لا ینبغی ان یستدّل لأثبات امره بذکر دونه ولکن لمّا رأینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم انّ ربّک هو الفضّال العزیز الودود و قل اتّق الله یا معرض و لا تکن من الّذین نقضوا میثاق الله و عهد بما اتّبعوا کلّ ناعق محجوب اسمع النّدآء انّه ارتفع من الأفق الأعلی فی هذا السّجن الّذی سمّی بالسّجن الأعظم من لدن مالک القدم انّه یدعوک لوجه الله و ینصجک بما یراک ها ئما فی هیمآء الهوی انّ ربّک هو الحق علاّم الغیوب انّا نذکّرک و نهدﻳﮏ ﻟﻮﺟﻪ الله و ﻻ ﻧﺮﻳﺪ ﻣﻨﮏ ﺟﺰآء ﻗﺪ ﻓﺘﺤﻨﺎ ﻋﻠﻰ وﺟﻬﮏ ﺑﺎب

ص 73

اﻟﻔﻀﻞ ﻟﺘﺪﺧﻞ و ﺗﺮی بعینک ﺷﻤﺲ اﻟﻌﻠﻢ و اﻟﻌﺪل ﻣﻦ ﻟﺪی الله ﻣﺎﻟﮏ اﻟﻤﻠﮏ و الملکوت مجدّد بلسان پارسی ندای سدرۀ مبارکه را بشنو شاید قصد کعبة الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدّس کنی حزب شیعه در قرون واعصار با یک دیگر به مجادله قیام نمودند بالأخرة بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکّر نما افتخاران حزب به چه بوده و جزا در یوم الله چه شد قدری به انصاف تفکّر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی به آن فائزنه لو تریدان تعرف قدّس نفسک عمّا سمعت ثمّ اسئل الله ربّک ربّ العرش و الثّری و ربّ الأخرة و الأولی لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الّذی انزله الرّحمن لأسمه الدّیّان انّه هو العلم المکنون و السّرّ المخزون و الرّمز

ص 74

المصون الّذی اودع الله فی قلب من سمّاه بالدّیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در آن کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علّت ظهوران تفکّر باید نمود شاید به مقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطۀ اولی روح ما سواه فداه و وصیّتش کلّ را در عدم اعتراض به ظهور اعظم مع ذلک بعضی باسم مرأت و برخی باسم وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب به مثابۀ حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم به میان می­آید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید ببیان از مقصود عالمیان محروم نمایند قل لعمر الله لا ینفعکم البیان و لا ما عند القوم الاّ بامّ الکتاب الّذی ینطق فی المآب قداتی المالک و الملک و الملکوت لله المهیمن القیّوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را

ص 75

ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلّ یتّخذون الی الحقّ سبیلا باری الیوم بیان و دون ان معلّق به قبول است و بعضی به لفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ای غافل­های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال به آن بقول نقطه جایزنه قوله تعالی ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزّل فی البیان مکرّر فرموده از بیان و آن چه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم منمائید و بعد از ذکر مستغاث می­فرماید اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدینم و در مقام دیگر می­فرماید کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطۀ حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید قائز شوید به آن چه که از برای

ص 76

آن از عدم به وجود آمده­اید در جهالت هادی تفکّر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کلّ حین ظاهر و مشهود و نیّر برهان از افق سمآء اراده مشرق و لآئح تابع انشرا بر رّد او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضا مشتعل­اند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرّر فرمودیم سدرۀ منتهی باثمار لا تحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سمآء عنایت مشرق به چشم خود نظر نما و به سمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کلّ بصیر و کلّ منصف علیم اگر نقطۀ بیان روح ما سواه فداه این ایّام حاضر بود امام وجه به تحریر مشغول قل ضعوا الأوهام و الظّنون و خذوا ما اتاکم من لدی الله المهیمن القیّوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجّه نمایند و بعد به این ارض شاید به طراز

ص 77

عدل و انصاف مزیّن کردند و به حق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و به کذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهآء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیّت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکوران را بغیر نسبت داده­اند بگو ای غال از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد یکی از منتسبین الّذی سمّی بمحمّد قبل حسن به این ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طا حبسش نمودند و بعد او را به قریۀ معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نسآء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طا ساکنست فرستاده دیگر حق عالم است که آنها را چه کرده به اسم خود یا به اسم میرزا یحیی به مردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگانه خطای بزرگی از او

ص 78

ظاهروان این که ورقۀ که از دوست بوده و به او منسوب لأجل عزّة ظاهرۀ دنیا به خانۀ دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و به غیر تمسّک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهّمین بشانی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه انّه یسمع و یری و هو السّمیع البصیر او با ما نبوده و مطّلع نه در محلّی دیگر بوده­اند باری از عمل خود مأیوس شد و به غیر توجّه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش می­گذرد و الی حین فائز نشد به آن چه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که ز فرات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحّص کتاب ایقان هم بوده که به دست بیاورد و دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسئل الله ان یؤیّدها علی الرّجوع و علی الأنابة و الخضوع انّه هو التّراب الغفور الرّحیم و هو الفیّاض

ص 79

الفضّال العزیز الکریم قل یا ملأ المعرضین انّ النّقطه یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملأ البیان تالله قد ظهر من فدیت نفسی فی سبیله اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره به عیونکم و تسمعوا ما نزّل من سمآء مشیّته باذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکّروا بایّ امر امنتم و به ایّ حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و صادق العزّ قد فزتم بیوم مارات علین الأبداع شبهه اعرفوا مقامه اماترون رایة البیان علی اعلی مقام الأمکان و اما تنظرون علم انّه لا اله الاّ هو بین الأدیان ضعوا ما عندکم لعمره لا تعادل بکلمة عمّا نزّل بالحقّ من سمآء فضله از مرقات اسما صعود نمائید شاید به سمآء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست یا اهل بها تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصاف­های عالم از آن گذشته­اند و به فحشا

ص 80

تمسّک جسته­اند امروز باید کلّ بتقدیس و تنزیه حق را نصرت نمایند نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلّم است بعضی از عباد به اقوال کفایت می­نمایند صدق اقوال به اعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم می­شود اقوال هم باید مطابق بما خرج من فم ارادة الله فی الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آن چه در ظاهر واقع شده تفکّر می­نمودند به اقوال بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از ما ینبغی محروم نمی­ساختند این مظلوم از ارض طا به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجّه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایّام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرّ امنی جز ظلّ الله بود البتّه به آن مقام توجّه می­نمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینۀ کبیره بعد زا تبلیغ

ص 81

و الی احکام دولت علیّه را بانشطر توجّه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجّه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه به بری که از دست نرود و بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجّه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایش اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده می­نمود البتّه بان شطر توجّه می­کرد قل یا ملاء البیان فکّروا فیما ظهر بالحقّ ثمّ انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لائحۀ ظاهره قالوا ما لا قاله الظّالمون و عملوا ما لاعمله المشرکون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بوده­اند و او هم شب و روز با انجمع بوده مع ذلک ببعضی نوشته ما با حضرات

ص 82

نبوده­ایم و ان مظاهر اوهام هم قبول نموده­اند باری بهر جهت که توجّه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آن چه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکّر نمایند کل از ظلم و اعتساف به عدل و انصاف راجع شوند قل یا هادی اتّق الله و لاتتبّع اهوائک و لا مفتریات الّذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر انّ البحر امام وجهک اسمع اسمع انّ النّدآء ارتفع بین الارض و السّمآء ارجع الی اثارالله و رحمته لعلّ تجذبک الی افق العزّه و تری نفسک مستویّاً علی سریر الأنصاف من لدی الله مالک العنایة و الالطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض ص فرستادیم که هادی منقطعا عن دون الله قرائت نماید شاید برجوع فائز گردد ولکن صخرۀ صمّآء از نفحات بیان مالک اسما حرکت ننمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت ان مناجات را امر نمودیم

ص 83

در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثّر است نسئل الله ان یوفّق الکلّ علی ما یحبّ و یرضی یا ایّها الطّآئر فیهوآئی و المتوجّه الی انوار وجهی و الشّارب رحیق بیانی اسمع ندآئی انّه لا اله الاّ هو المقتدر الأمر الحکیم چندی قبل نامه­ات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیا هر یک باشراقات نیّر عنایت منوّر گشت لعمرالله فائز شدند به آنچه که شبه و مثل نداشت از حق می­طلبیم کل را به استقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرة الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع ننمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوط وضوضاء و صفوف و الوف مانع نشد تا آن که نیّر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمة علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات

ص 84

بیان متضوّع حال از خلف حجاب شرذمۀ بیرون دویده­اند و عمل نموده­اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایّها المتمسّک بحبل عطآئی مع امواج بحر بیان و تجلّیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال ننمودند و بما ینبغی فائز نگشتند. قل الهی الهی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیّناتک و نوّرت افئدة المقرّبین بنور عرفانک و المخلصین بضیآء بیانک اسئلک ببحر فضلک و سمآء جودک و ماکان مخزونا فی علمک و مکنونا فی کنز عصمتک و اللّئآلی المستورة فی خزائن قلمک الاعلی و بانوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثّری ان تؤیّد المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار و الغافلین علی الرّجوع الی شطر رحمتک و الأنابة لدی باب عفوّک و غفرانک انّک انت التّوّاب الغفّار الفضّال العلیم الحکیم. (هو السّامع المجیب)

ص 85

قل سبحانک اللّهمّ یا الهی ثبت الیک انّک انت التّواب الکریم سبحانک اللّهمّ اشهد انّی ارتکبت ما انفطرت سمآء العدل و انشقّت ارض الانصاف ارحمنی بجودک انّک انت ارحم الرّاحمین انّا الّذی بظلمی صعدت ز فرات المخلصین من اولیآئک و نزلت عبرات المقرّبین من امنآئک انا الّذی بعصیانی خرق ستر حرمتک و ناح اهل مدآئن علمک و فضلک اشهد انّی سبقت فی الخطآء اشار خلقک و عملت ما ذابت به اکباد اصفیآئک ارحمنی یا مالکی و سلطانی ثمّ اغفرلی بفضلک انّک انت الغفّار الکریم اشهد انّی ارتکبت ما تغیّرت به الوجوهد النّورآء فی الفردوس الأعلی و سقطت اوراق الجنّة العلیا اسئلک یا مأوی الخآئفین و مهرب المضطرّین و غایة آمال العارفین بان تکفّر عنّی سیّئاتی الّتی منعتنی عن الورود فی لجّة بحر جودک و عنایتک و الدّخول فی بساط عزّک و عطآئک آه آه قطعت بسیف جفآئی شجر رجآئی

ص 86

و احرقت بنار عصیانی ستر عفّتی و مقامی این الوجه یا الهی لا توجّه به الی انوار وجهک و این الأستحقاق لا تقرّب به الی عمّان عفوک و رحمتک قد خلقتنی لأعلأ کلمتک و ارتفاعها و انا ضیّعتها و انزلتها انا الّذی یا الهی کفرت بنعمتک و جادلت بآیاتک و انکرت حجّتک و برهانک تری یا الهی عبراتی منعتی عن بدآئع ذکرک و ثنآئک و زفراتی تشهد بغفلتی و خطآئی امام علمک انا الّذی ما اسحییت من مشرق آیاتک و مطلع بیناتک و مهبط علمک و مصدر اوامرک و احکامک فآه آه من خطیئآتی الّتی ابعدتنی عن شاطی بحر قربک و اجتراحاتی الّتی منعتنی عن القیام لدی باب فضلک هل تحرم یا الهی من اقرّ بظلمه و اعترف بذنبه و اقرّ بکرمک العمیم وجودک العظیم فاه اه بحر الخطآء اقبل الی بحر عطآئک و عمّان الغفلة و الغوی اراد عمّان عفوک و رحمتک و عزّتک یا مقصود العالم و محبوب الأمم احبّ

ص 87

ان ابکی و انوح علی نفسی بدوام ملک و ملکوت کيف لا ابکی ابکی بظلمی فی ايّام فيها اشرق نيّرعدلک من افق سمآء ارادتک فکیف لا ابکی ابکی لعبدی عن ساحة قربک و خطآئی عند نزول عطآئک و کفرانی عند ظهورات نعمتک و الآتک انا الّذی یا الهی هربت عن ظلّ رحمتک و اتخذّت لنفسی مقاما عند اعدآئک فیالیت اکتفیت بذلک بل نطقت بما تشبّکت به افئدة اهل سرادق عزّک و فجدک و جر الدّم من عیون اهل مدآئن علمک و حکمتک سبحانک یا الهی و سیّدی کم من یوم اقبلت الی عبدک هذا و ذکرته بجودک و دعوته الی بحر رحمتک و افق فضلک و هو اعرض عنک و عن ارادتک و انکر بدآئع عنایتک و مواهبک ای ربّ ارحم الّذی لا راحم له الاّ انت و لا ملجاء له الاّ انت و لا خلاص له الاّ بجودک و لا مناص له الاّ بقدرتک اشهد یا الهی بظلمی تغیّرت اثمار سدرة

ص 88

المنتهی و اصفرّت اوراق الفردوس الأعلی ترانی یا الهی راجعا الیک و نادما ممّا ارتکبت یدی و لسانی و قلبی و قلمی اسئل الجود یا مالک الوجود و الکرم یا سابغ النّعم اشهد یا الهی بفضلک و عنایتک و بظلمی و شرکی بین اصفیائک و امنائک آه آه بظلمی اخذت الزّلال و قبآئل مدآئن العدل و الأنصاف ثمّ الّذین طافوا عرشک یا مولی الوری و ربّ العرش و الثّری اسئلک بسلطانک و عظمتک و قدرتک الّتی احاطت ارضک و سمآئک و بعفوک القدیم و فضلک العمیم بان تکتب لی ما یطهّرنی من دنس اعمالی الّتی منعتنی عن التّقرّب الی بساطک الأقدس و مقامک القدس اشهد انّی کنت من عبدة الأوهام و ظننت انّی من الموقنین و مشرکا و حسبت انّی من الموحّدین فآه آه عملی سوّد وجهی فی حضورک و ارتکابی اطردنی عن باب عطآئک الّذی فتح علی من فی ارضک و سمآئک فآه آه قدوردت

ص 89

سهام اوهامی علی جسد امرک و اسیاف عصیانه علی هیکل مشیّتک فآه آه بنار غفلتی احترقت افئدة الأولیآء و بظلمی ناحت الأشیآء هل الرّجوع الیک یقرّبنی الی ساحة عزّک و هل التوّجّه الی بابک یبخینی من نفسی و طغیانها و یخلّصنی من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا و عزّتک و عظمتک لا تنفعنی الأشیآء عمّا خلق فی ناسوت الأنشآء الاّ بامرک و حکمک ای ربّ اشهد فی هذا الحین بتقدیس ذاتک عن الأمثال و تنزیه کینونتک عن الذّکر و المقال انّک انت الغنیّ المتعال فی المبدء و المآل الهی الهی انقذنی بذراعتی قدرتک من بئر النّفس و الهوی و خلّصنی من نار البغی و الطغی لم ادر یا الهی بایّ وجه اتوجّه الیک بعد علمی بانّ جریراتی و خطیئاتی حالت بینی و بین رضآئک و قربک و منعتنی عن الحضور امام کرسیّ عدلک فی العشی اذکرک یا الهی و فی الأشراق انادیک یا محبوبی و فی الأسحار اناجیک

ص90

مالکی باسمک الفضّال و باسمک الفيّاض و باسمک الوهّاب و عزّتک و نفوذ نفحات وحيک و اقتدار مشیّتک کاد ان ینقطع رجآئی من سوء فعلی و عملی ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الی بحر الغفران بذنب اکبر من الجبال و اوسع من الخيال اسئلک يا غنيّ المتعال بدائع جودک و فضلک و رحمتک الّتی سبقت الارضين و السّموات و عفوک الّذی احاط احاط الممکنات لا اله الاّ انت مالک الأسمآء و الصفات صحیفة الله المهیمن القیوم

و الظّاهر النّاطق المقتدر العليم الحکيم الحمد للّه الّذی اظهر بسلطانه ما اراد و زيّن اليوم بنسبته اليه و سمّیه فی کتب السَمآء بيوم اللّه و فيه ظهر ما بشّر به رسله و کتبه و زبره فلمّا اتی الوعد اشرق نيّر الظّهور انّه هو مکلّم الطّور بسلطان ما خوّفته شوکة العلمآء و الامرآء و ما منعته سطوة الجبابرة

ص 91

و لا ظلم الفراعنة قام امام الوجوه و قال تاللّه انا المکنون و انا المخزون و انا الّذی بذکری تزيّنت سمآء البرهان بانجم البيان. و الامکان بنور العرفان تعالی من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الکلّ آياته البهآء و التّکبير علی يادی امره بين عباده الّذين جعلهم تراجمة وحيه و مبیّن و ما انزله فی کتابه و بهم ماج بحر العرفان بين الاديان و اشرق نيّر العلم من افق الامکان و اضآئت بنوره الآفاق و اهتزّت به افئدة العشّاق فی يوم الميثاق يا ايّها الطّآئر فی هوآء العرفان و النّاظر الی افق رحمة ربّک الرّحم انّا امسکنا القلم بما اکتسبت ایادی الأمم و اخذنا زمامه فی برهة من الزّمان بما احاطتنا الأحزان من الّذین نبذوا البرّ وَ التّقوی و اخذو البغی و الفشحآء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون

ص 92

اذن من اللّه ربّ العرش و و الثّری و مالک الآخرة و الاولی قل الهی الهی لا تطردنی عن بحر عطآئک و لا تمنعنی عن ظلّ قباب فضلک و عزّتک يا سلطان الوجود و مالک ممالک و الجود ما اتخذت لنفسی دونک سلطانا ولا سویک ربا اسئلک بخریر کوثر البیان و هزيز نسمات ظهورک فی الامکان و بآياتک الکبری و حفيف سدرة المنتهی بان تؤيّد عبادک علی العدل فی فی امرک و الانصاف فی ظهورک ای ربّ تريهم معرضين عن ساحة عزّک و متمسّکين باوهامهم فی ايّامک نبذوا بحر العلم ورآئهم مقبلين الی غدير الوهم لم ادر يا الهی بايّ حجّة يتّبعون ما عندهم و بايّ برهان ينکرون ما انزلنا عليهم من سمآء فضلک و اظهرت لهم من اصداف بحر ارادتک اشهد بظهورک ظهر السّبيل و نزل الدّليل و تمّت الحجّة و کملت

النّعمة ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک متوجّها

ص 93

الی انوار وجهک و متمسّکا بحبل عنايتک و معترفا ببحر بيانک و سمآء حکمتک و مقرّا بما نطق به لسان عظمتک و ما انزلته فی ای ربّ ایّد الغافلین علی الأعتراف بما اظهرته بقوّتک و المعرضین علی الأقبال الی باب رحمتک و المنکرین علی الأقرار بوحدانیّتک و فردانیّتک ای ربّ وفّقهم علی الرّجوع الیک و القیام علی تدارک مافات عنهم عند تجلّیات انوار نیّر ظهورک انت الّذی بارادتک نصبت رایة اسمک الوهّاب فی المآب و ارتفع خباء مجدک امام وجوه الأحباب طوبی لغریب قصد ضلّک و لفقیر اراد بحر غنآئک و طوبی لطالب تمسّک بحبل قربک و تشبّث بذیل عطآئک و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتک و مخزن کرمک و طوبی لمنقطع نبذ مادونک و اخذ ما امر به فی کتابک المبین بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نا بالغ­های عالم عمل نمودند آن چه را که هیچ ظلمی عمل

ص 94

ننمود و گفته­اند آن چه را که هیچ مشرکی نگفته نفوسی که در طین ظنون و اوهام غرقند قابل ادراک تجلیّات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از ناروهم فارغ نشود البتّه به نور یقیق فائز نگردد کجایند آن نبوس کدرۀ موهومه و نفوسی که از عالم گذشته­اند النّاظر الی الوجه چندی قلم را از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بوده چه که حضرت تقوی در تحت براثن نفس و هوی مشاهده شد آتش طمع و حرص بر هیکل تقدیس وارد آورد آن چه را که قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجوده قابل ادراک مقامات نباء عظیم نبوده و نیستند الاّ من شآء ربّک پرامل قادر بر طيران در اين فضای مقدّس مبارک نه قل يا قوم اتّقوا اللّه و لا تکونوا من الغافلين ضعوا ما سمعتم و رايتم و اخذتم

ص 95

و خذوا ما اوتيتم من لدی اللّه ربّ العالمين لعمر الله لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الاحزاب ضعوا الظّنون و الأوهام متوجّهین الی افق اشرق منه نیّرالایقان من لدی الرّحمن هذا ما امرتم به من قبل فی الواح شتّی و فیهذا اللّوح المبین يا محمّد عليک بهآئی امروز هر نفسی اراده نمايد بآفتاب حقيقت که از افق سماء سجن اشراق نموده توجّه کند باید قوّۀ مدرکه را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را به تاج انقطاع و هیکل وجود را بطراز تقوی مزّین دارد و بعد ارادۀ تغمّس در لجّۀ بحر احدیّه کند يا علی عليک بهآء اللّه الابديّ امروز روز کلمه مبارکه قل اللّه ثمّ ذرهم فی خوضهم ﺍﺳﺖ ﻗﺎﺻﺪﻳﻦ ﺑﺎﻳﺪ ﺣﻴﻦ ﻗﺼﺪ ﺫﺭﻭﮤ ﻋﻠﻴﺎ ﺩﺭ ﻗﺪﻡ ّﺍﻭﻝ ﺍﺯ ﮐﻮﺛﺮ ﺍﻳﻦ ﺁﻳﻪ ﻣﺒﺎﺭﮐﻪ ﺑﻴﺎﺷﺎﻣﻨﺪ ﻭ ﻫﻤﭽﻨﻴﻦ ﺩﺭ ﻗﺪﻡ ﺛﺎﻧﻰ ﺍﻣﺎﻡ ﮐﻌﺒﮥ ﺍﻟﻬﻰ این آیه را به لسان حقیقت تلاوت کنند انّی

ص 96

ترکت ملّة قوم لا یومنون بالله و هم بالأخرة هم کافرون اگر طالب به آن چه ذکر شد فائز شود او لایق تقرّب و حضور و قابل طيران در اين هواء مقدّس است و الّا بايد به اوهام معرضين ومغلّین تاسِّ نماید چنان چه نموده­اند یا محمّد قبل علی هر خس و خاشاکی لایق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه بشاطی بحر معانی و تقرّب به انوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السّبیل مسدود و الطّلب مردود با علی النّدآء کلّ را به افق اعلی دعوت نمودیم ولکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حق جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تائید فرماید و قوّت و قدرت بخشد تا از مرقات اسما صعود نماید یعنی بگذرند و قصد سمآء معانی کنند هادی دولت آبادی را به نصآئح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصحیت نمودیم که شاید از شمال و هم به یمین یقین توجّه

ص 97

کند و از موهوم بشطر قیّوم اقبال نماید و به انوار حضرت معلوم فائز شود نصائح قلم اعلی در صخرۀ صمّآء اثر ننمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی به مثابۀ حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسمآء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسمآء چه ربحی تحصیل نموده­اند و به چه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کل از حفیف سدرۀ منتهی محروم مشاهده شدند و شجرۀ مبارکه را به ایادی بغی و فحشآء قطع نمودند و بر منابر به سب و لعن مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنّت و جماعت در جهتی از جهات ادّعای قائمیّت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفآء نورش همّت گماشتند و عمل نمودند آن چه را که عین حقیقت

ص 98

گریانست از ورود این مظلوم در زورآء الی حین به مثابۀ امطار الواح مقصو عالمیان بر اهل ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر به این جهات توجّه می­نمودی انّه ینطق بالحق ولکن الخلق فی حجاب مبین اسمع النّدآء من شطر عکّآء و خذ بیدک الیمنی کأسا من رحیق بیان ربّک مولی الوری و بیدک الأخری گویا من ذکری الأبهی مولی الوری و بيدک الاخری کوبا من ذکری الابهی رغما لمن فی ناسوت الانشآء الّذين انکروا آياتی الکبری بما اتّبعوا اهل البغی و الفحشآء و مظاهر النّفس و الهوی یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه به اسم حق جلّ جلاله در هر حین از این رحیق مبین بیاشام این رحیق مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد. قل الهی لک البهآء بما ذکر تنی من قلمک الاعلی و زيّنتنی

ص 99

بطراز عزّک و عطآئک و نوّرت قلبی بنور معرفتک اسئلک یا من باسمک طار الموحّدون فی هوآء قربک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الأقرار بما اظهرت لهم بجودک و کرمک و ما انزلت علیهم من سمآء عرفانک انّک انت الفضّال الکریم و المقتدر العزیز العظیم. اشکر الله ربّک ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّفیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمآئه الحسنی و صفاته العلیا انّه هو الفیّاض ذو الفیض العظیم و هو الفضّال ذو الفضل المبین لا اله الاّ هو العلیم الحکیم یا نبیل قبل علی خفاشها عالم عباد الله را به صد هزار اوهام و ظنون از تجلّیات آفتاب حقیقت منع می­نمایند کوثر استقامت و بیان و رحیق اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که به بصر حق به افق اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغآء ندآء توجّه

ص 100

نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلّیات انوار ظهور مکلّم طور مشهود و سدرۀ رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این ایّام اغنام الهی بین ذئاب ارض مبتلی و این مظلوم تحت براثن بغضا ولکن شاکریم که حق عنایت فرمود و تائید نمود به شأنی که من دون ستر و حجاب ما بین احزاب اظهار نمودیم آن چه را که سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مداهنه ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضرّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمۀ علیا منع ننمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرآئد و غیره بر اعراض قیام می­نمود اعضا و اجزای دولت سرّا و جهراترغیب می­نمودند و تقویت می­کردند باری در ظاهر و باطن در تضییع امر الله جاهد و ساعی ولکن

ص 101

این مظلوم منقطعا عن العالم و الامم ذکر نمود آن چه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و بغضآء و علّت اخماد نار بغی و فحشآء ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلین و اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات به این کلمات عالیات ناطق. سبحانک یا الهی لولا البلایا فی سبیلک من این تظهر مقامات عاشقیک و لولا الرّزایا فی حبّک بایّ شئ یبیّن شئون مشتاقیک و عزّتک انیس محبیّک دموع عیونهم و مونس مریدیک ز فرات قلوبهم و غذآء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعدآء لأعلآء کلمتک یا الهی فاشربنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدّرته و عزّتک ما ارید الاّ ما ترید و لا احبّ الأما انت تحبّ توکّلت علیک فیکلّ الأحوال اسئلک یا الهی ان تظهر لنصرة هذا الأمر من کان قابلا لأسمک

ص 102

و سلطانک لیذکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انّک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الاّ انت المهیمن القیّوم سبحانک اللهم یا الیه قوّ قلوبک احبّآئک بقوّتک و سلطانک لئلّا یخوّفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک ای ربّ زیّنهم بطراز العدل و الأنصاف و نوّر قلوبهم به انوار المواهب و الألطاف انّک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسئلک یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالأسم الأعظم بان تبدّل اریکة الظّلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الأعتساف بعرش الخضوع و الأنصاف انّک فعّال لما تشآء و انّک انت العلیم الخبیر. بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدآء با سیوف بغضا احاطه نموده­اند و معین و یاوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافلۀ موهومه به اظهار عناد و مفتریات

ص 103

از برای خود مقام و اعتباری را راجی و املند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده­اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده­اند سبحان الله چهل سنه به نصآئح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح به اصلاح توجّه نمودند و ارادة الله را بر ارادهای خود مقدّم داشتند هر يوم از ظالمين ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمين هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم به اين کلمه که از قبل به آن نطق نموديم متمسّک ان تقتلوا خير لکم من ان تقتلوا للّه الحمد در سبيل الهی کشته شدند و نکشتند چه که به امر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند. قل الهی الهی تری اولیآئک تحت سیاط الظّالمین و اغنامک بین ذئاب ارضک

ص 104

اسئلک بقدرتک الّتی غلبت الکآئنات و بسلطانک الّذی احاط الموجودات بان تنوّر قلوب عبادک به نور عدلک و زیّنهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انّک انت المقتدر العزیز الفضّال. این ایّام طغیان مفترین و بغضآء خائبین از حد گذشته نفسی که در لیالی و ایّام به مناهی مشغول لاجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینۀ کبیره با امثال خود متّحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الأختر لأنفسهم معینا و ناصرا لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه بشیخ محمّد یزدی پیوست و به فتوای اخوی برضرّ مظلوم و کلّ اموال ناس قیام نمودند چون امرآء و علمای ایران را مخالف و معرض می­دانند لذا اخترو سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحری نموده آن چه را که خود گواهی می­دهد بر کذب آن لعمر الله انّه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل

ص 105

عالم انکار نموده­اند احدی از مطالع بغی و فحشآء و ظلم و اعتساف درباره­اش بصدق تکلّم نکند و تمسّک نماید به آن چه که سبب فزع اکبر است و لکن این مظلوم به فضل اله و عنایته ماسوی الله را به مثابۀ کفی از تراب مشاهده می­نماید ضوضا و غوغا و زماجیرشان را به مثابۀ طنین ذباب می­داند مگر نفوسی که از عنایت الهی به طراز عدل و امانت و صدق و صفا مزّیّنند نه ملاحظۀ شأن و تذویر عرفا را می­نمایند و نه ضوضای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا اگر چه این ایّام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرّ این مظلوم قیام نموده­اند. سوف یظهر الله کنوزه لنصرة امره و نباءه و این کنوز رجالند لا تمنعهم سطوة و لا تخوّفهم شوکة و لا تضغمهم الصّفوف و الألوف بحکمت و بیان امکان را مسخّر نمایند قل یا حزب الله بیقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت

ص 106

شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش به علم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرّهم منع و بما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم به محبّت و مودّت معاشرت نمائید فساد و شئونات ان طرّا نهی شده نهیا عظیما فی کتاب الله ربّ العالمین اگر چه در اوّل ایّام از قلم اعلی نازل شد آن چه که ظاهرش مخالف امر جدید الهیست از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالنّفاق این اسیاف قدرتک یا قهّار العالمین ولکن مقصود از آن نزاع و فساز نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کّل بدانند که ظلم فراعنۀ ارض به مقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیّت می­نمائیم عباد الله را که از بعد ببعضی بیانات تمسّک نممایند و سبب ضرّ عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است به حکمت و بیان جند الله اعمال

ص 107

طیّبۀ طاهره و اخلاق مقدّسۀ مرضیّه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرّر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیّوم انّه یأمرکم بما یحفظکم و ینفعکم انّه هو الفضّال الکریم امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنیّ متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادعّای استقامت می­نمودند چون فی الجمله امتحان به میان آمد فروّا کحمر مستنفرة فرّت من قسورة چندی قبل مکتوبی از قریۀ منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند در آن مکتوب از حق جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده­اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب و لکن سائلین بعضی از علمای فرقان بوده­اند مشاهده شد اگر به اسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجّت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل

ص 108

و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آن چه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیوة رجعت اليک يا مقصود العالم ناطق گردد و يکی از ان نفوس هم اظهار تصديق می­نمود و بعد ازملاحظه تحويل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا يعزب عن علمه من شئ يسمع و يری و هو المهيمن علی من فی السّموات و الارضين اميد انکه از اضطراب باطمینان و از توقّف برجوع فائز شوند انّه هو التّواب الکریم مع آن که اهل آن قریه در این ارض موجود در ظاهر ظاهرهم اموران ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آن چه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبه و ریب و ظنون اوهام انام گذشته اندو قصد بحر معانی نموده­اند نقطه اولی ميفرمايد اگر او بر سماء حکم ارض نمايد و يا بر ارض حکم سماء ليس لاحدٍ ان يقول لِمَ و بِمَ

ص 109

باری بعض از نفوس غافله در هر بلد به مثابۀ ابلیس در سرّ بتلبیس مشغولند و لکن لدی اللّه مشهود يا حزب اللّه لوجه اللّه شما را ذکر مينمائيم و نصيحت ميفرمائيم که شايد از ارض ادنی قصد ذروه عليا نمائيد و از اوهام بنور يقين توجّه کنيد و بما يظهر من عنده راضی باشید حق جلّ حلاله باعلم یفعل ما یشآء امده و روایت یحکم ما یرید امام و جهش منصوب بان ناظر باشید و از دونش فارغ و آزاد به یقین مبین بدانید آن چه از او ظاهر شود حق است لا ريب فيه اميد انکه از فضل و عنايت حق جلّ جلاله اولياء يعنی نفوسيکه از اصحاب سفينه حمراء و از اهل بها محسوبند شبهات اهل عالم ايشان را از رحيق مختوم و اسم قيّوم منع ننمايد و محروم نسازد بعضی ازخلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنان چه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده­اند که حضرت داود صاحب

ص 110

زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهآء الله الأبهی بوده ولکن نقطۀ اولی روح ماسواه فداه آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرّسل است قلنا اتّق الله و لا تعترض علی من زیّنه الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آن که مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آن چه از او ظاهر شود چه به مقتضات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر نفوس اربعۀ اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الأذان لا صغآئه ولکن حاضر نشدند قد منعتهم الأوهام عن نور الیقین از حق می­طلبیم کلّ را مؤیّد فرماید بر تسلیم و رضا انّه هو السّامع المجیب امروز بر حزب الله لازم و واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب

ص 111

و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض به اوهام حزب قبل مبتلی نشوند ولکن بعضی از نفوس مثل هادی دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همّت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و به خدعه و مکری ظاهر گشتند که سکّان مدائن بیان و عرفان متحیّر مشاهده می­شوند ای کاش نفسی امثال آن سؤالات را از آن نفس ساکنه در جزیره می­نمود لیظهر له ما نزل بالحقّ فیهذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیآء الله ندای مظلوم را به سمع فطرت بشنوید و در آثارش به عین حقیقت توجّه نمائید لعمری اذا یظهر لکم ما کان مستورا عین اعین العباد انّ الله هو النّاصح الفیّاض المشفق الکریم یا ایّها المنجذب بایاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انّا ما اردنا فی الملک الاّ الأصلاح یشهد بذلک مصباح العالم الّذی ما اتّخذ لحفظه زجاجاً و لا

ص 112

بلوّر اولا حائلا لعمرالله انّ البهآء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب النّاس الی مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم و رآئک انّی ما اتّخذت لنفسی معینا و نصرت امر الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم ب الذین نبذوا التّقوی و اخذوا الفحشآء من دون بیّنه و برهان بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اوّل هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممّد کل و اوّل امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتّفاق عباد است چه که به اتّفاق آفاق عالم منوّر و روشن و مقصود از اتّفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت و اسبابی که در ظاهر سبب اتّحاد و الفت و وداد و محبّت است بردباری و و نيکوکاری است در يکی از الواح به اين کلمه عليا نطق نموديم طوبی از برای نفسی که در ليالی در فراش

ص 113

وارد شود در حالتی که قلبش مطهّر است از ضغينه و بغضاء و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خیشة الله بوده و هست اوﺳﺖ ﺳﺒﺐ ﺗﻬﺬﻳﺐ ﻧﻔﻮس و ﺗﻘﺪﻳﺲ وﺟﻮد در ﻇﺎﻫﺮ و ﺑﺎﻃﻦ ﻣﮑﺮر ﮔﻔﺘﻴﻢ ﻧﺼﺮتی که در ﮐﺘﺐ و ﺻﺤﻒ و اﻟﻮاح این مظلوم ﻣﺴﻄﻮر ﺑﺤﮑﻤﺖ و ﺑﻴﺎن ﺑﻮدﻩ و همچنین به اعمال و اﺧﻼق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیّه و اعمال طیّبه بوده و هست سیف تقوی احّد از سیف حدید است لو انتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امراللّه را ذکر را ذکر نمودیم و کل را بما یقرّبهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اوّل ایّام الی حین آن چه در سبیل دوست یکتا وارد شده حمل نموديم و صبر کرديم و از فضل و رحمت الهی از امری که بقدر سمّ ابره رائحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستيم

ص 114

امروز امری که لایق ذکر است امیریست که سبب اتّحاد و اتّفاق کلّ است عمل نیک به مثابۀ سدره مشاهده می شود و اثمار جنبّۀ لطيفه از آن ظاهر می­گردد امروز روز اعمال طيّبه است و اخلاق مرضيّه نصايح مظلوم از نظر نرود اميد آن که ما بين اوليا عَرف محبّت و دوستی متضوّع گردد و با يکديگر به محبّت و شفقت معاشرت نمايند در يکی از الواح به اين کلمه نطق نموديم آسمان حکمت الهی به دو نيّر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمۀ نظمِ عالَم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات امثال اين امور به ملوک عصر راجع ايشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعتِ دولت عادله و تمسّک به حکمت بالغه اين دو سبب ارتفاع و ارتقآء وجود

ص 115

و ترقّی آن است از حق می­طلبیم حضرت سلطان ایّده الله را به تجلّیات انوار نیّر عدل منوّر فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کلّ را اخذ نماید و به عدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوکارض را بر اعانت مظلوم­های عالم تأیید نماید صراط حق و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و املیم عباد خود را از آن چه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علّت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلمآء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الأعلی بین الأرض و السّمآء و ضعوا ما الّفتموه بایادی الظّنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیّر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین انّا نوصی اولیاء الله مرّة اخری بالأمانة و الدّیانة و العفّة و بتقوی الله

ص 116

قائد جیوش العدل من لدی الله الأمر الحکیم الهی الهی ایّد اولیآئک علی عمل یتضوّع منه عرف رضآئک و یکون مزیّنا بعزّ قبولک ای رب تسمع زفراتهم و تری عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون بیّنة من عدنک انّک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شئ قد شهدت الممکنات بانّک انت الحقّ علّام الغیوب طوبی لنفس تمسّکت بحبل الصّبر و الأصطبار فیما ورد علیه فی سبیل الله ربّ العرش العظیم قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را بما ینفعهم و یقرّبهم وصیّت نموده امید آن که حقّ جلّ جلاله اذان عالم را مطهّر نماید تا به سمع قبول نصآئح و مواعظ مظلوم را بشنوند و به آن عمل نمایند الهی الهی ایّد عبادک الغافلین علی الرّجوع الیک انّک انت التّوّاب الفضّال الفیّاض الغفّار العلیم الحکیم یکی از اولیا علیه بهآء الله که از کأس استقامت

ص 117

نوشیده و ماسوی الله نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطۀ اولی حکم به طهارتش کرده­اند لأجل حرمت نطفۀ من یظهره الله در آن ایّام جمال قدم بیست و پنج ساله بوده­اند و مقصودش از این کلمه ردّ ظهور الله و نفی او و اثبات اوهام خود بوده اوّلا آن که این کلمه از بیان است می­فرماید در آن یوم بیان نفع نمی­بخشد به آن تمسّک ننمائید قال و قوله الحقّ انّه لا یشار به اشارتی و لا بما نزّل فی البیان و به آن چه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصّرین واضح و ثابت چه حضرت می­فرماید ایّاک ایّاک آن تحتجب بما نزّل فی البیان به کمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر الله لا یجد احد من البیان الاّ عرف ظهور مکلّم الطّور الّذی ینطق باعلی الندآء الملک لله

ص 118

مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منوّر نموده و آیات الهی به مثابۀ امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو انتم تفقهون سبحان الله هادی ملتفت نیست که چه می­گوید و از بیان حضرت نقطۀ اولی دربارۀ نطفه چه ادراک کرده بگو ای غاقل نطفۀ من یظهره الله روح ماسواه فداه طاهر و مطهّر بوده و هست و آن نطفۀ مبارکه بذکر احدی محتاج نه اقسمک بالله الّذی خلقک و سوّیک در یک آن قلب را از بغض مطهّر نما و بعد در آن چه ذکر نمودی تفکّر کن شاید به کلمۀ مبارکۀ تبت الیک یا مولی العالم موّفق شوی آیا پاکی و طهارت نطفۀ من یظهر الله معلّق به کلمۀ عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفرالله من هذا الظّلم العظیم استغفر الله من هذا

ص 119

الخطآء الکبیر بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرتنقطه اننّی انا اوّل العابدین اصغا نمائی من یظهره الله روح ما سواه فداه محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و می­شود انّه هو غنیّ عمّن فی السّموات و الأرض کلّ به او محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمۀ مذکوره ناطق اسمع ثمّ انصف و لا تکن من الظّالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند ذکر من یظهره الله و کلمۀ او که نقطۀ اولی از آن اخبار نموده بقوله انّه ینطق فیکلّ شأن انّنی انا الله الی اخر الأیه آن نفوس از این کلمۀ مبارکه مقام آن نطفۀ طیّبه و آن لطیفۀ طاهرۀ ربانیه را دانسته

ص 120

و می­دانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال بذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشّاکرین اعلم و کن من التّائبین انظرو کن من المنصفین می­فرماید شجرۀ اثبات به اعراض از او شجرۀ نفی می­شود لعمر الله ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین می­فرماید ﻳﺎ قوم یوم یوم الله اﺳﺖ و امر امر او ﺑﻘﻄﺮﻩ از ﺑﺤﺮ ﻣﻤﻨﻮع ﻧﺸﻮﻳﺪ و بذرّۀ از آفتاب ظهور محروم نمانید لعمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر الله و رآئک اتّق الله ثمّ انصف فیما ظهر بالحقّ انّه یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبائه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستنّ مع فارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا و ربّک الرّحمن خذ اعنّه هویک ثمّ ارجع الی مولیک انّ الیه مرجعک و مثویک يا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامک و لا تکن من المتجاوزین

ص 121

طهّر قلبک من همزات الوری و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الأقتدار برایات الأیات و تکون من العارفین یا مهدی از برای این یوم خلق شدی بخدعه و مکر تمسّک ننما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت موّاج و آفتاب حقیقت فوق راست مشرق و لائح انظر و قل لک الحمد یا مقصود العالم و لک البهآء یا محبوب من فی السّموات و الأرضین یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ جان خود تدبیر می­نمائی و مردم را به دراهم و دینار و اقوال نالایقه از حق منع می­کنی برخود و مردم رحم نما در بی دانشی به مقامی رسیدۀ که طهارت نطفۀ من یظهره الله را معلّق به کلمۀ نقطه نمودۀ استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظّلم العظیم استغفر الله من هذا البغی الکبیر استغفر الله

ص 122

من هذا الخطآء الّذی لیس له شبیه و لا نظیر قسم به آفتاب برهان که الیوم از اعلی افق عالم مشرق و لائح است این مظلوم لوجه الله تو را نصیحت می­فرماید لعلّ تتذکّر او تخشی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی به آثار رجوع نما لعلّ یفتح علی وجهک باب العدل و الأنصاف و تکون من الموقنین بعد از ذکر نقطه امام وجه شخص مذکور علیه بهآء الله و عنایته گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد من است امشب بمان و ببین مع آن که آن چه اعتراض کرده جواب­های محکم شینده ولکن بغضا او را از توجّه به افق اعلی منع نموده حق شاهد و عالم گواه که به کذب تکلّم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد یحیی بوده و مکررّان را نوشته شاید آن چه نوشته به هادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد یک قطعۀ

ص 123

الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حدید و نحاس به یک یاقوت بهرمانی معادله ننماید و از این امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تنزیل حاضر شو شاید نفحات وحی تو را جذب نماید و یا عرف الهام به مقصود رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما شاید بیابید آن چه را که الیوم از آن غافلید و اقبال نمائید به آنچه که از آن معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول الهی الهی لا تمنع عبادک عن شاطی بحر عنایتک و لا تجعلهم من الّذین کفروا بک و بایاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الأعلی فی ایّامک ای ربّ عرّفهم نبأک و علّمهم صراطک و مقامک انّک انت العزیز التوّاب بگو یا هادی این مظلوم وقتی در زنجیر بود که تو در بستر به کمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایّام لأجل ارتفاع کلمة الله حمل بأسآء

ص 124

و ضرّآء نمودیم زحمت­های این مظلوم و بلایای او خارج از حدّ احصاست ایّامی که از سطوت غضب علما و امرآء عالم ظلمانی و تیره بود این مظلوم به قوّۀ ملکوتی و قدرت الهی منقطعا عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قیام نمود و از جهات نفحات ایات متضوّع و تجلّیات انوار نیّر بیّنات مشرق و ساطع و لائح و چون فی الجمله آفتاب امر از افق هر مدینه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غیر حجّت و برهان اتّق الله یا هاید ولا تکن من الظّالمین انّا ندعوکم الی النّور و تدعوننی الی النّار ما لکم لا تتعقلّون و فیها ظهر لا تتفکّرون بشنو ندای مظلوم را ثمّ اجعل محضرک بین یدی الله به حضرت نقطه روح ما سواه فداه به چه حجّت اقبال

ص 125

کردی و تصدیق نمودی اعظم از آن را به بصر انصاف ملاحظه نما لعلّ تتّخذ الله لنفسک معینا و الیه سبیلا قسم به امواج بحر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را بشنو و به آثار منقطعا عن الکلّ رجوع نما لعمر الله انّها ترشدک و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم به وهمی تمسّک می­نمائی و بر اعراض و اعتراض تشبّث نفسی از شما به این ارض آمده و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع می­نمایند و از توجّه به شطر الله باز می­دارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن القا می­کنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم می­سازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و مبرّاست از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیّت نظر نمود و به حجّت و برهان تمسّک جست اگر حقیّت ثابت شد دیگر آن چه از جانب او ظاهر شود حقّ است

ص 126

شک و ریب را در آن ساحت مقر و مقامی­ند. چندی قبل این خطبۀ مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدّد ذکر می­شود شاید به مرقات انصاف صعود نمائی و در آن چه ظاهر شده تفکّر کنی و فائز شوی به آن چه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم هو الّذاکر المعزی العلیم البصیر الحمد لله الّذی استقرّ علی العرش بالعظمة و العزّة و الکبریآء و نطق بما تفخ فی الصّور و اهتزّ من فی القبور و انصعق من فی الأرض و السّمآء الاّ من شآء الله مالک الأسمآء و به نصبت رأیة انّه یفعل ما یشآء و ارتفع علم الملک یومئذ لله مولی الوری و مالک الأخرة و الأولی انّه لهو الّذی لا بفارق عن ساحة عزّه حکم الصّدق و لو یحکم بالوجود بان لا وجود له و لا یسمع من هوآء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان و لو یحلّ ما حرّم فی ازل الأزال انّه لهو المعبود الّذی

ص 127

شهدت الذّرات لعظمته و سلطانه و الکآئنات لقدرته و اقتداره انّ القآئم من قام علی ذکره و نطق بثنآئه و القیّوم من فاز بالأستقامة علی امره تعالی تعالی من ینطق بالحق تعالی تعالی من ابتلی بین الخلق تعالی تعالی من یری نفسه بین الجمع و حیدا و بین القوم فریدا الحمد الله الّذی جعل البلآء طرازا لاولیآئه و به زیّنهم بین خلقه و بریّته انّه لهو الحاکم الّذی ما منعته حجبات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطّلع علی ما عنده احد الّا نفسه یشهد بذلک من عنده علم الألواح مقصود آن که ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزه است و آن چه از ملکوت اوامر او احکامش ظاهر شود کلّ من غیر توقّف باید به آن تمسّک نمایند و علم کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طرّا معلوم و واضح بوده و هست در سفک دمآء و تصرّف

ص 128

در اموال ناس و ظلم و تعدّی مبالات نداشته­اند و بعد از اشراق نیّر ظهور از افق عراق کلّ را از اعمال مردوده و اخلاق مبغوضه منع نمودیم ذرّات کائنات گواه بوده و هست که در جمع احوال عباد را بما یرفعهم امر نمودیم و از آن چه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ینصف فی هذا الأمر الاعظم و هل من عادل ینطق بالعدل فیهذا النّباء العظیم نسئل الله ان یؤیّد عباده علی ما یرفعهم و یعرّفهم ما یقرّبهم الیه انّه لهو الحقّ المقتدر المهیمن العلیم الخبیر چه سیکوئی در ظهور حضرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه که در سه یوم هفتصد نفر را گردن زدند در بریّۀ شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حق مختار است در اعمال و افعال در آن چه ذکر شد تفکّر نما شاید آگاه شوی و بیابی

ص 129

آن چه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقیّت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست مع ذلک و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آن چه که هر منصفی شهادت می­دهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفآء نار ضغینه در افئده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی به آن چه که سبب ظهور عدل و انصاف است لله الحمد به عنایت حقّ جلّ جلاله و ارادۀ محیطه­اش چهل سنه می­شود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا رافئۀ طاغیۀ باغیه شهید نمودند و جراحان وارده از سی متجاوز بوده مع ذلک حزب الله تعرّض ننمودند و به این آیۀ مبارکۀ که مکرّر از قلم اعلی نازل گشته تمسّک جستند انّه هو السّتار یامرکم بالسّتر و هو الصّبّار یامرکم بالصّبر

ص 130

الجمیل شفقت و محبّتشان به مقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئا لهم نشهد انّهم اخذوا کوثر الرّضآء من ایادی عطآء ربّهم الفیّاض الغفور الرّحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البته حق جلّ جلاله بر انگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و بحقّ تکلّم نمایند در اعمال و افعال احبّای قبل تفکّر نما و همچنین در اعمال این ایّام شاید اعتساف را بسیف تقوی از میان برداری و به انصاف توجّه کنی قل الهی الهی اشهد بانّک اقبلت الیّ اذ کنت معرضا و نادیتنی اذ کنت صامتا اسئلک یا مسخّر الافئدة و القلوب باسمک المحبوب بان تؤیّد عبادک علی ما یرفعهم باسمک و یجعلهم اعلام هدایتک فی ارضک ای ربّ نوّر قلوبهم بانوار نیّر العدل و الانصاف و قدّر لهم ما یزیّنهم بطراز عفوک و رضآئک انّک انت المقتدر العزیز الفضّال یا حزب الله بافق ارادۀ حضرت

ص 131

موجود ناظر باشید و بما ینبغی لأیّامه متمسّک یوم عظیم است و امر عزیز عجب در آن که مع آن که بعضی از عباد خود را از اهل بیان می­شمرند به اوهام حزب قبل مبتلی مشاهده می­شوند امروز کتب عالم احدی را نجات نمی­بخشد الاّ بکلمۀ که از مشرق فم ارادۀ الهی اشراق نماید هر بیانی به آن مزیّن گشت و بعزّ قبول فائز امروز از کلمۀ مبارکه عرف توحید حقیقی متضوّع طوبی لمن وجد و ویل للغافلین قل يا حزب اللّه ضعوا ما عند المعرضين و خذوا ما امرتم به من لدی اللّه ربّ العالمین لعمری کتب عالم بکلمه­اش معادله ننماید حال یسمع طاهر مقدّس این آیۀ علیا را که از نقطۀ اولی ظاهر شده اصغا نما قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عند الله از آن که کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک تو را نجات

ص 132

می­دهد ولی کلّ بیان نمی­دهد حال در علوّ مقاوم و سموّ آن تفکّر نما شاید از شبهات مغلّین و اشارات معتدین از تقرّب الی الله محروم نمانی سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده­اند و به آن کلمه خلق را از حق منع کرده­اند مع آن که ذکر مستغاث هم از بیان است می­فرماید ببیان از سلطان و منزل آن محروم نمانید و از آن گذشته می­فرماید چه کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بهه نقطۀ حقیقت نماید و شکر الهی بجا آورند امروز اله بها در ظلّ سرادق حقیقت و عصمت حق جلّ جلاله مقر یافته و از برای خود مقام گزیده­اند به استقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه هر بصیری متحیّر است و هر چیزی متعجّب چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آن چه که از اوّل ابداع الی حین ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر

ص 133

علم ظاهر و سمآء فضل مرتفع مع ذلک بادّله و برهان عباد را به افق ظهور دعوت می­نمائیم که شاید محروم نمانند فضل به مقامی رسیده که مالک ملکوت بیان به قول دیگران استدلال می­فرماید بگو ای اهل بیان از حق بترسید به عدل و انصاف در آن چه ظاهر شده تفکّر نمائید و ملاحظه کنید شاید فائز شوید به آن چه که از برای آن خلق شده­اید حزب قبل در قرون و اعصار به اوهام مشغول و آن اوهام سدّی شد حائل و ایشان را از کعبة الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقرّبین و مخلصین منع کرد هر یوم حزبی را حزبی سب می­نمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند در ایّام طفولیّت روزی از روزها قصد ملاقات جدّۀ غصن اعظم را نمودیم و در ایّامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامة کبیر نشسته و نفسی هم

ص 134

با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقۀ مؤمنۀ مقدّسه تحقیق می­نمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالا تر است یا قنبر امیر للمؤمنین این مظلوم با آن که ببلوغ ظاهر نرسیده بود بسیار تعجّب نمود از عقل آن دو غافل باری شخص مذکور به خیال خود امثال این بیان را از معارف می­شمرد و به گمان خود با علی مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آن که از عبدۀ اسمآء لدی الله مذکور و محسوب بعد از توقّف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن است که در کتاب مبین می­فرماید و نزل روح الأمین علی قلبه آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی هم که توجّه بارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مکرّر امثال این کلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله یومی ذکر نمود باید بدانیم سلمان بالاتر است یا عبّاس

ص 135

آیا از برای این گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده­اند و حاصل این ذکرها چیست مقصود آن که حزب الله بدانند که آن قوم عبدۀ اوهام بوده­اند و به این جهة از عرفان حقّ جلّ جلاله در ایّام ظهور محروم گشتند رجا آن که امثال این امور در این ظهور ظاهر نشود حقّ را حق و خلق را خلق دانند طوبی للمنصفين از قرار مذکور اين ايّام ابن باقرارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدينه طا وارد و در يکی از مجالس گفته بايد سورۀ توحيد را ترجمه نمائید و به هر یک از اهل مملکت بسپارید تا کل بدانند که حق لم یلد و لم یولد است و بابیها بالوهیّت و ربوبیّت قاتل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغآء انّنی انا لله از سدرۀ مبارکه ذکری ننمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی به او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتّق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آن چه را اصغا نمود و قبول فرمود توهم از سدرۀ مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمۀ مبارکۀ انّی

ص 136

ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آن چه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدرۀ مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمۀ مبارکۀ انّی انا الانسان نزد این مظلوم اعظم است از جمیع آن چه ادراک نموده­اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکّر کن نفسی که به قدرت قلم اعلی ظاهر نمود آن چه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیّر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید بانصاف مزیّن شوید و قصد ادراک نمائید و به کمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلئالی مکنونۀ در اصداف بحر اعظم فائز شوید و از علّو و سمّو ندا ارادۀ توجّه عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آن چه را کته هر نفسی خود را در ظل سدرۀ عطا غنی و مستغنی مشاهده نماید و کانت کینونة الوجود علی ما اقول شهیدا قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن

ص 137

تجاوز منما انه یهدیک و یرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربّک الفضّال و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سمآء مشیّت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال و هم و اوهام بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و به نور عدل منوّر شوی یا محمّد قبل علی علیک بهآئی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر می­نمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری و به مرقات توکّل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش ننمودند معیّن نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و بما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حقّ اقرار نمائی و قبول کنی آن چه را که از سماء مشیّت نازل گشته. سبحانک اللهم یا الهی

ص 138

اسئلک باسمک الّذی به سخّرت من فی السّموات و الأرض بان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک و الطافک لئلاّ تمّر علیه اریاح الأنکار من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمت انّک انت المقتدر علی من فی ارضک و سمآئک ای ربّ اسئلک بالکلمة العلیا الّتی بها فزع من فی الأرض و السّمآء الاّ من تمسّک بالعروة الوثقی ان لا تدغنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشربنی زلال خمر عنایت لأسکن فی خباء مجدک و قباب الطافک انّک انت المقتدر علی ما تشآء و انّک انت المهیمن القیّوم. یا ابن باقر حق باعلم یفعل ما یشآء ظاهر شده انکار تو اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیّت و ربوبیّت از حق جلّ جلاله بوده و هست این مظلوم لازال به این کلمات عالیات ناطق. الهی الهی اشهد بوحدانیّتک

ص 139

و فردانیّتک و بعظمتک و سلطانک و به قدرتک و اقتدارک و عزّتک یا اله الممکنات و معبود الکائنات احبّ ان اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّ یتشرّف بمقام تشرّف بقدوم اولیآئک ای ربّ تسمع ندآئی و ضجیجی و صریخی فی ایّامک و تعلم بانّی ادعوا عبادک الی النّور و هم یدعوننی الی النّار اسئلک ان تؤیّد عبادک علی الرّجوع الیک و الأنابة لدی باب فضلک انّک انت المقتدر العزیز الوهّاب. ای کاش نفحات متضوّعه از آیات را ادراک می­نمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم به عدل رجوع نما و از اعتساف به انصاف توجّه کن احضر امام الوجه لتری امواج بحر بیان ربّک الرّحمن و تجلّیات انوار نیّر البرهان ایّاک ان تمنعک الرّیاسة عن مشرق نور الأحدیّه ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین عنایت این ظهور به مقامیت

ص 140 که هیچ منصف و عادلی انکار ننماید قریب چهل سنه می­شود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایّام قلم متحرّک و لسان ناطق و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حق قبول نمودند و به آن عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسّط و شفاعت کردند و هم چنین در ارض صاد و دیار اخری آن چه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و به حق گذاشتند و از قبل کل می­دانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبرسی و سنۀ اخری در زنجان و سنۀ دیگر در نیریز و بعد از توجّه این مظلوم حسب الاجازۀ حضرت سلطان به عراق عرب کل را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگر چه بعضی از مفترین و منکرین حسنات قلم اعلی را

ص 141

ستر نمودند و به هوی تکلّم نموده و می­نمایند ولکن لعمر الله انّ البهآء ما ینطق عن الهوی بل نطق بما یقرب النّاس الی الأفق الأبهی یا حزب الله در حق سلطان به حق تمسّک نمائید و از برای او بطلبید آن چه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرّر نصرت نموده­اند و اغنام الهی را از ذئاب حفظ فرموده­اند البتّه کل شنیده و می­دانند لذا باید از حق بطلبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منوّر نماید انّه علی کلّ شئ قدیر. الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقک و ما ورد منهم علی اصفیآئک و امنآئک ای ربّ انصر حضرة السّلطان لینصرهم بعزّک و قوّتک و اقتدارک ثمّ افتح علی وجوههم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای ربّ نورّر آفاق القلوب بنور معرفتک و طهّرها عن الضّغینة و البغضآء بحکمتک الّتی احاطت الاشیآء ثمّ اکتب للّذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی

ص 142

سهام الاعدآء لأعلآء کلمتک اجر لقآئک انّک انت الّذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا یعزب عن علمک من شئ انّک انت المقتدر العزیز الحکیم.

باید اولیا و اصفیا در لیالی و ایّام از برای کلّ تائید طلب نمایند اگر مدعیّان محبّت الیوم به آن چه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسّک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الهی بر کلّ تجلی نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی هذا الحین المبین یا محمّد قبل علی قد ذکرت بما لا ینقطع عرفه و فزت بما یکون باقیا بدوام الملک و الملکوت نسئل الله ان یجعلک من الّذین ما منعهم شئی من الأشیآء و ما خوّفتهم ضوضآء العلمآء و ما اضعفتهم سیوف الأعدآء ای ربّ ایّد حزبک علی نصرة امرک بجنود البیان ثمّ اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّبهم الی بساط عزّک انّک انت المقتدر علی ما تشآء بقولک المبرم المحکم المتین این مظلوم دو سنه فردا واحدا

ص 143

غیبت اختیار نمود و در بیابان­ها و جبالها سائر و در ایّام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود بشأنی که از ما عند الله گذشتند و به عندهم تمسبک جستند بالأخرة نار ظلم مشتعل و به حضرت دیّان وارد آوردند آن چه را که انجم سمآء سرود ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیا محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیّان از سمآء عرفان نقطۀ بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدّیّان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّ امن عند الله اذعین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّبهآئه الی اخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکی این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالنّور الصّمد اسم الله الدّیات و در مقام دیگر می­فرماید ان یا مظهر الأحدیّه الی آخر بیانه

ص 144

و هم چنین در مقامی مخاطبا ایّاه می­فرماید ان یا حرف الثّالث المؤمن بمن یظهره الله و معنی این اسم جزا دهندۀ یوم جزاست و او حرف سوّم بود که به اقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نباء عظیم بوده ولکن احدی ملتفت نه و در مقامی می­فرماید هذا علم عند الله لأعزّ من کلّ شئی مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید به ظهور کنز مخزون که نوزده سنه تجاوز نمی نماید و بعشرین نمی­رسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیّت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم می­نماید حضرت دیّان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر گمان کرده­اند فباطل ما ظنّوا و هم یظنّون

ص 145

مقصود از کتاب به مثابۀ آفتاب ظاهر و واضح و لائح طوبی للمتبصّرین کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادت دادند و شهیدش نمودند و هم چنین ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیئات ان نفوس از حد احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آن که بعضی آگاه شوند و به حق نطق نمایند اسم دیّان را ابوالشّرور و جناب خلیل را که در بیان می­فرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان او را ابو الدّواهی نامیدند و بعد در صدد قطع سدرۀ مبارکه افتادند ولکن الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغما لأنفهم انّه هو الفضّال الفیّاض الحافظ الکریم در لیالی و ایّام بنصرت قیام نمودیم بشأنی که اعراض احزای عالم منع ننمود و مقصود جز اصلاح و اخماد نار ضغینه و بغضا نبوده و نیست یشهد بذلک ما جری من قلمی

ص 146

امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانی بین العباد نسئل الله تبارک و تعالی ان یزیّن الکلّ بما یحبّ و یرضی و یؤیّدهم عل الأنابة و الرّجوع الیه انّه هو القویّ القدیر یا محمّد قبل علی نشهد انّک فزت بکتاب لا ینقطع عرفه و لا ندآئه و لا ذکره لک ان تشکر الله فی اللّیالی و الأیّام بهذا الفضل المبین و تبشّر العباد بالحکمة و البیان بهذا النّباء العظیم اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به تجلّیات انوار نیّر عنایت ربّانی بشارت ده انّا ذکرنا کلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طوبی لمن عرف و فاز و ویل للغافلین و این که از بعد سؤال نمودی انّه یظهر لک وعدا من الله ربّ العرش العظیم عریضۀ بعد هم بساحت اقدس فائز نحمد الله الّذی عرّفک امره و علّمک ذکره و هدیک الی صراطه المستقیم ستفنی الدّنیا و ما فیها و یبقی لک عملک فی ایّام الله و ما جری من قلمک فی ثنآء المظلوم

ص 147

و ذکره نسئله ان یؤیّدک و یوفّقک و یمدّک بجنود البیان لتهدی النّاس و تقرّبهم الیه انّه هو المؤیّد المقتدر القدیر و الحمد لله العزیز الحمید 102

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

یا اولیآء الله فی البلاد نوصیکم بالأستقامة الکبری فی هذا النّباء الأعظم الّذی به ارتعدت فرائض الأسمآء الّا من شآء الله مالک یوم الدّین قد حضر لدی المظلوم کتاب انّه فاز بالأصغآء نسئل الله تبارک و تعالی ان یقدّر لأولیآئه ما قدّره للّذین طافوا العرش فی العشیّ و الأشراق یا رضا جناب محمّد قبل علی علیک و علیه بهآئی نامه­ات را به ساحت اقدس فرستاد در هنگامی که سهام بلا از سحاب قضا متواتر بوده نحمد الله علی ما اراد انّه هو المراد فی المبدء و المعاد لله الحمد از نامه­ات عرف محبّتت متضوّع

ص 148

حضرت ضیآء امام وجه عرض نمود و این لوح در جواب نازل تا جمیع دوستان آن ارض را بشارت دهی بهنایات و آیات منزله و رحمت سابقه طوبی از برای عبدی که باستقامت فائز گشت امروز اوهام بعضی را اخذ نموده نسئل الله ان یحفظ اولیآئه باسمه فی بلاده بین عباده انّه هو السّمیع البصیر یا غلام حسین طلب اذن نمودی للتّوجّه الی مقام نصب فیه علم انّه لا اله الا هو نسئل الله ان یکتب لک فی لوح من الواح الفردوس الأعلی اجر القرب و الحضور و اللّقآء انّ ربّک هو مولی الوری لا اله الاّ هو المقتدر العلیّ الأبهی این سنۀ شدیده و آن چه در او ظاهر شده حائل گشته لذا در اذن توقّف نمودیم الی انی یأتی الله بامره المبرم الحکیم از حق می­طلبیم اولیای آن ارض را مشتعل نماید به نار محبّت

ص 149

و منوّر دارد به نور معرفت اوست قادر و توانا یا حزب الله زحمت کشیده­اید و صاحب مقامات عالیه شده­اید این مقام اعلی را به اسم مالک اسما حفظ نمائید امروز روز حکمت و بیان است باید کل به این دو تمسّک نمایند و به تدبیر امر مشغول گردند افنان سدرۀ مبارکه و اولیای مذکورۀ در صحیفۀ منزله باید به تبلیغ امر الهی تمسّک جویند ولکن بروح و ریحان هذا ما حکم به الله فی اوّل الأیّام البهآء المشرق و من لدنّا عل افنانی و اولیآئی الّذین نبذوا ما عند القوم مشّبثّین باذیال رداء عنایة الله الامر الحکیم هو النّاظر الشّاهد بالعدل ایّامی که ارکان عالم از سطوت اهل ظلم ضطرب و مرتعش بود این مظلوم من دون ناصر و معین بر امر قیام نموده قیامی که اکثری خود را متحیّر مشاهده نمودند و چون به قوّت و قدرت الهی

ص 150

آفتاب حقیقت از خلف حجاب اشراق نمود از پس پرده ها طنین و ذباب ظاهر و بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و حال در صدد اضلال نفوس مقدّسۀ مطمنّه بر آمده اند بشنوید ندای مظلوم را و بطنین ذباب از ربّ الأرباب غافل نشوید و از رحیق مختوم باسم قیّوم بیاشامید و به افق ابهی ناظر و متوجه باشید البهآء علیک و علی من فاز بالأستقامة الکبری فیهذا الأمر العظیم

بنام دانای بینا

جمیع اهل ارض را از قلم اعلی بایّام الهی بشارت دادیم چون میقات رسید و جمال موعود از سمآء امر نازل کلّ اعراض نمودند و بر قتلش فتوی دادند مگر نفوسی که از رحیق مختوم آشامیدند و از غری حق چشم و دل برداشتند صد هزار حسرت و اسف از برای نفوسی که یوم الهی را ادراک ننمودند و به شرافت آن فائز نشدند

ص 151

قسم به آفتاب حقیقت از برای این روز مبارک شبه و مثل نبوده و نیست هر عمل خالصی که الیوم الله ظاهر شود او سیّد اعمال است ای دوستان جهد نمائید و خود را به مزخرفات این و آن از مقصود عالمیان محروم ننمائید بشنوید و بایستید و بگوئید شاید تشنگان از فرات رحمت رحمن بیاشامند و مرده­گان از نسمة الله بحیات تازه فائز شوند انّه ینطق و یقول لله الحمد فی کل حین

هو الشّاهد السّمیع البصیر

یا طالب انّ المظلوم توجّه الیک من شطر السّجن و یذکرک خالصا لوجه الله ربّ العالمین انّ المظلوم ینادی فی السّجن و یدع الکلّ الی الأفق الأعلی المقام الّذی فیه تنطق السّدرة انّه لا اله الاّ انا الغفور الکریم قد ظهر ما کان مستورا فی علم الله و مسطورا فی کتب النّبیّین و المرسلین هذا یوم فیه بشّرنا العالم به من قبل

ص 152

ان اخرج القوم من الظّلمات الی النّور و بشّرهم بایّام الله کذلک نطق لسان الوحی من قبل و فی هذا الحین قل یا ملأ الأرض تالله هذا یوم نزّل ذکره فی الفرقان یوم یقوم النّاس لربّ العالمین ایّاکم ان یمنعکم الهوی عن مولی الوری ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدن علیم حکیم قل هذا یوم الله لا یذکر فیه الاّ هو یشهد بذلک کل منصف بصیر یا ملأ الأرض قد ظهر القیّوم و ینادی امام الوجه الرّحیق المختوم و یقول ان اسرعوا یا قوم ثمّ اشربوا منّی باسم ربّکم المعطی الکریم انّا نوصی الکلّ بالاستقامة الکبری فی هذا الأمر الّذی به زلّت اقدام العلمآء و العرفآء و الأمرآء الاّ من شآء الله مالک هذا الیوم البدیع سوف یاتیکم من یمنعکم عن الله و یأمرکم بما عند من همزات الشّیاطین کذلک اخبرناکم اذ کان النّور مشرقا من افق العراق و فیهذا السّجن البعید

ص 153

ان اشکر ربّک بما فزت بهذا اللّوح الّذی به یبقی ذکرک بدوام الله العزیز الحمید ان احفظ هذا المقام باسم ربّک مالک الأنام ثمّ اذکره فیکلّ بکور و اصیل

بنام خداوند یکتا

امروز ملکوت الهی بانوار شمس ظهور منوّر و پرتو آفتاب فضل عالم را احاطه نموده و این یوم مبارک در کتب و صحف و زبر الهی مسطور و به یوم الله معروف طوبی از برای نفوسی که اشارات قبل و بعد و شبهات اهل علم و جهل ایشان را از مطلع اسما و صفات الهی محروم ننمود جمیع من علی الأرض منتظر این یوم بودند و چون افق عالم بنیّر ظهور اسم اعظم روشن شد کلّ معرض مشاهده شدند الاّ من شآء الله بگیر قدح عرفان را به اسم محبوب امکان و از او بیاشام و بر مرده­گان وادی ضلالت و غفلت مبذول دار شاید از کوثر رحمانی و رحیق سبحانی زنده شوند و به شعور آیندان افرح

ص 154

بذکری ایّاک و توجهی الیک و قل. سبحانک یا من بک فتح باب السّماء و نطق عندلیب الوفآء فی ملکوت الأنشآء اسئلک بالکلمة العلیآء و الأفق الأعلی بان تؤیّدنی علی ذکرک و ثنآئک و توفّقنی علی الاستقامة علی امرک لا اله الاّ انت المقتدر الحکیم.

هو المبیّن الصّادق الأمین

کنّا ما شیافی البیت و سامعا حدیث الأرض اذاً ارتفع النّدآء من الفردوس الأعلی یا ملأ الأرض و السّمآء البشارة البشارة بما اقبل علیّ قبل اکبر الی السّجن فی سبیل الله مالک القدر ثمّ ارتفع النّدآء مرّة اخری من الجنّة العلیا یا اهل سفینة الحمرآء افرحوا بما ورد الأمین فی حصن متین و سجن مبین فی سبیل الله ربّ العالمین امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملأ اعلی بساط فرحی گسترده شده که بر چیده نشود چه که امروز عشّاق مدینۀ

ص 155

وفاق و اتّفاق به کمال اشتیاق جان را در سبیل نیرّ آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان ننمود و آتش غضب سبعی ایشان را از توجّه باز نداشت امروز در مدینۀ عشّاق نعمتها مرتفع و زمزمه­های لطیف روحانی مسموع طوبی از برای اذانی که به اصغا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند از ارض طا و یا خبرهای تازه رسیده حضرت پادشاه ایّده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفر از اهل بها و سفینۀ حمرا را مع آن که کل شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علّت این اخذ از قرار مذکور آن که بعضی از مکتوبات و اوراق در خان­ها و بازارها یافته­اند که مشعر برخلاف آرای دولت و ملّت بوده و گمان نموده­اند بعضی از این حزب بوده قسم به آفتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکّا مشرق و لائح این حزب

ص 156

لا زال از اعمال نالایقه و افعال مردوده مقدّس و مبرّا بوده و هستند این امور و امثال آن از اراذل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آن چه را که سبب اتّفاق و اتّحاد عباد است و هم چنین علّت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نموده­اند به امّید آن که اثر فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را به اصلاح تبدیل نمایند حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ایّده الله گواهست بر آن چه ذکر شد چهل سنه می­شود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا به قسمی که اطفال را هم کشته­اند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه اباء سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده در عشق آباد و هم چنین در ارض صاد وارد شد آن چه که سبب حنین خامه و نامه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آن که شخص معروفی

ص 157

از جانب بزرگی در عکّا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظالم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمی­شود که نفسی لله بر آورد و عرایض مظلوم­های عالم را بشنود هل من ذی اذن لتسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لتری عبراتنا نسئل الله ان یزیّن الأمرآء بطراز العدل و العلمآء بنور الأنصاف و یؤیّدهم علی الرّجوع الیه انّه هو الغفّار التّواب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل بر عناد قیام نمودند سیّد بزرگواری را از اولاد رسول و ذریّه بتول در ارض صاد شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الأشیآء ولکنّ القوم فی غفلة و ضلال و اذان یوم الی حین امر بکمال ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم با سعی اخذ نموده حال سندهای متعدّده در دست موجود ولکن (قد ظهرت سیادته فی ؟؟؟ الله ربّ العالمین)

ص 158

مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذه در ارض طا سیّاح افندی بوده مولیا او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آن که اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آن که حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظۀ عدل را داشته و به قدر وُسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسی که از عنایات ملوکانه به مقامات عالیه رسیدند و صاحب مرتبه شدند قصد ضرّاش نموده­اند ولکن آن حضرت از عدّو خانگی بیخبر باری چون خبر اخذ سیّاح را شنید در ارض یا نار ظلمی بر افروخت که شبه و مثل نداشته که شاید به این اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد امّا حکایت ارض یا در شب بیست و سوّم رمضان المبارک نوّاب و الاحاکم ان ارض به امرا مرصاد قصد اولیای الهی نموند و جنابان آقا علی و آقا اصغر علیهما بهآء الله

ص 159

و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند با گماشته والا حاجی نایب با خفّت تمام آن دو مظلوم را به حضور می­بردند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس می­فرستند و در حبس از قرار مذکور زخارف فانیه اخذ فرموده مرخّص می­نمایند و بعد مجدّد به امر والا این دو نفر را مع چند نفر مظلوم دیگر می­گیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ می­نمایند آن مظلوم ها را با زنجیر می­بندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنک و زنجیر می­زنند تا آن که به حضور والا می­رسانند بسیار خوشوقت می­شوند و بعد علما را حاضر می­نمایند و تحریک می­کنند لله الحمدان نفوس مقدّسه به استقامت کبری ظاهر سطوت ایشان را از صراط مستقیم منع ننمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آن چه سؤال نمودند جواب­های شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد

ص 160

و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سر کار والا جلال الدّوله آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و هم چنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسرش و جمعی دیگر از علما را احضار می­نمایند و آقا اصغر مظلوم را در حضور طناب می­اندازند و شش نفر دیگر را باا آن جسد اطهر با شیپور و طبق و ساز می­برند پشت تلقرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملّا مهدی را گردن می­زنند و جان نداده شکمش را پاره می­کنند و سنگسار می­نمایند بعد جسد اطهرش را می­برند در محلّۀ دیگر آتش می­زنند جناب آقا علی را هم درب خانه یکی از علما سر می­برند سر را بالای نیزه می­کنند و جسد مطهرش را نشانۀ حجرهای بغضا می­نمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملاّ علی سبزواری را درب خانۀ شیخ حسن می­آورند ولکن آن مست بادۀ الست به خلق می­فرماید در ارض طف سیّد الشّهدا روح ما سواه فداه فرمودند

ص 161

هل من ناصر ینصرنی این عبد می­گوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از این کلمۀ علیا نیّر انقطاع مشرق نشهد انّه شرب رحیق البقآء من ایادی عطآء ربّه المشفق الکریم رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیآء عالم است در سبیل درست فدا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش را سنگ باران کردند جذب و اشتیاق عشّاق در آن یوم ملأ اعلی را متحیّر نمود آیا در دنیا نفسی یافت می­شود که لله و فی الله اغنام را از ذیاب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را به حفظ نفس خود مخصوص نموده­اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه می­گویند یا یتمز یا دارای گفتار و مطلع اخبار یک ساعت بر مظلوم­های ایران بگذر و ببین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده­اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون

ص 162

عشّاق نگار بسته و زفرات مقرّبین عالم وجود را مشتعل نموده یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حق آید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصابیح برّ و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش این کلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر به صحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایّام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستادند و محض شفقت مظلومان یاری نمودند از حق می­طلبیم کل را تأیید

ص 163

فرماید بر آن چه رضای او در اوست یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومان را شنیدید و نوحه ایشان به سمع شما رسیده و یا مستور مانده امّید آن که تجسّس فرمایند و بر اعلای آن چه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و به طراز عدل مزیّن دارد یا مهدی طوبی لک نشهد انّ الله کان معک اذ نطقت بالحق نشهد انّک شربت رحیق الشّهادة فی سبیله و فدیت بنفسک لأعلآء کلمته یشهد لسانی و قلبی بانّک نصرت دین الله حقّ النّصر و صبرت فیما ورد علیک من عباده الغافلین و جناب آقا محمّد باقر را هم درب خانۀ صدر العلما سر بریدند و سنگسار نمودند دو برادر را هم می­بردند میدان شاه آقا اصغر را سر می­برند و آقا حسن را می­دوانند به ضرب چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده به او که از همه کوچکتر بوده می­گوید بیا و بد بگو من ترا می­خرم و پول می­دهم

ص 164

آن نونهال بستان محبّت الهی جواب می­گوید چه بگویم تو به آن چه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی مبارکش می­زند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدّس را قطعه قطعه می­کنند و ظالمی دیگر نیزه بر سینۀ که مخزن حبّ ربّانی بود می­زند بعد میرغضب می­آِد و سر را جدا می­کند و بر سر نیزه می­نمایند و می­برند خانۀ آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده­اند آن چه را که بهیج نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبهش ندیده و از قرار مذکور شیخ به میر غضب انعام داده و بعد سر را در محلّ­ها می­گردانند و اجساد مطهّر را بر خاک می­کشند و خلق با سنگ میزنند و می­برند در گودال­ها می­ریزند و نوّاب والا امر می­کند شهر را چراغان کنند و به عیش و عشرت مشغول گردند و مبارک باد گویند و آن شب مکرّر درب خانۀ شهدای مظلومین جمع می­شوند و ساز می­زنند و اهل و عیال

ص 165

مظلومان از خوف و ترس در را بر روی خود می­بندند دیگر حق آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بر آن مظلومان چه وارد شده پسران جناب ملاّ مهدی دو نفر را مرخّص می­کنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفسی را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست به آن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند انّ ربّنا هو العلیم الخبیر یک نفس هم از آن نفوس به کلمۀ نطق فرموده که بسیار مؤثّر است حینی که نوّاب و الاجلال الدّوله به یکی از آن نفوس مطمئنّۀ موقنه فرموده انکار کن و تبرّی نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سالست من منتظر این یوم بوده که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبّت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین و از قراری که نوشته­اند این امور شنیعۀ واقعه از حضرت پادشاه

ص 166

ایران ایّده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه می­شود که حضرت پادشاه ایّده الله برأفت و شفقت با مظلوم­های عالم سلوک فرموده­اند این حکم و امثال آن از نوّاب ظلّ السّلطان صادر گشته و گفته­اند چون خبر اخذ سیّاح را شنید به این اعمال خواسته رفع بعضی توهّمات را نماید العلم عند الله لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرّف حضرت السّلطان ماکان مستورا عنه انّه هو السّامع المجیب چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلاّت یافته­اند و به حضور ارفع اشرف پادشاه ایّده الله برده­اند بعضی از اعدا نسبتش را ببابی دادند آن حضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که به حضرت عبدالعظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نمموده از سر حدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق

ص 167

هر یوم اوراقی به دست افتاده و در آن آن چه که سبب و علت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهدۀ ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و به کمال عجز عرض کردند که از فضل الهی از یال این حزب مقدّس و مبرّاست چه که این حزب دولت خواه و ملّت خواهند و از امثال این امورنا لایقۀ کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همّت حضرت پادشاهی و جدّ و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شده اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرا اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود و از سبب و علّت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از این عمل مردوده آن که این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کل می­دانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و به نار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالف است و عنادش

ص 168

به مثابۀ آفتاب ظاهر و واضح یا سلطان اقسمک بعدل الله و سلطانه و به مظاهر فضله و مشارق آیاته این که تفحّص فرمایند تا صدق این مظلومان و عدم فساد و خبر خواهی شان در پیشگاه حضور حضرت شهر ناری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم به آفتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند دثارشان اداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیّه روحانیّه است امید آن که از پرتو آفتاب عدل حضرت پادشاهی اهل عالم به طراز راحت و اطمینان مزیّن و منوّر کردند الأمر و الحکم فی قبضة قدرة الله ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّفیع

زیارت

بسمی المخزون المسرور

یا قلم الأعلی قداتت المصیبة الکبری الّتی بهاذابت اکباد الأصفیآء و ناحت الأشیآء و سکّان مداین

ص 169

الأسمآء قل النّور السّاطع من افق سمآء العطآء و الروح الّذی به احی الله اهل الفردوس الأعلی و السّلام الّذی جعله الله فخر الاسلام و الصّلوة الظّاهرة المشرقه من افق ارادة الله مالک یوم الجزآء علیکم یا مشارق العزّ و العطآء و مطالع الأنقطاع فی الأبداع و مصادر الأنفاق فی الأفاق اشهد بذکرکم انجذبت افئدة العشّاق و ظهر حکم الأتّحاد و الأتّفاق فی یوم المیثاق بصعود ارواحکم استبشر الملأ الأعلی و به انوار وجوهکم تنوّرت مداین العزّ و البهآء اشهد بمصیبتکم صاحت الصّخره و ارتفعت الصّیحه و ذرفت دموع اهل لجّة الاحدیّة اشهد بکم و بنور استقامتکم تزیّن دیباج کتاب الوفآء فی ناسوت الأنشآء و بحزنکم فیما ورد علیکم ناح قلب البهآء و صاح قلمه الأعلی و انقطع الفیض من سحاب الفضل و العطآء آه آه یا کنوز الوفاء آه آه یا مشارق الانوار فی سمآء الذّکر و الثّنآء بمصیبتکم منع بحر البیان

ص 170

عن امواجه و السّدرة عن اثمارها و الشّمس عن ضیاتها انّ المقرّبین صاروا و داروا فی الصّحاری و البراری و فی الجبال و البوادی لیجدوا قطعات اجسادکم و اجسامکم و یجدوا منها عرف محبّة الله موجدکم و محبوبکم و مقصودکم و معبودکم و محبتکم طوبی لکم و لمن یحبّکم و یزورکم و یزور زائرکم اشهد انّکم فزتم بالمقام الأعلی و الذّروة العلیآء و بلغتم مقاما یعزّیکم الله بنفسه و یعزّی ابنائکم و اهلکم و ذریّاتکم فآه آه من ظلم احترقت به افئدة الجنّة العلیا و اهل مداین الأنقطاع خلف قلزم الکبریآء طوبی لکم یا مشارق النّور بین الوری و طوبی لکم یا مطالع الأسمآء فی الأنشآء قد کان المظلوم ناطقا بذکرکم و ثنائکم و ما ورد علیکم فی سبیل الله حضرت امام الوجه طلعة من طلعات الفردوس الأعلی نادت و قالت یا محبوب الأرض و السّمآء بحزنک کاد

ص 171

ان یرجع الوجود الی العدم ارحم علی العالم یا محبوب القدم انّ الرّوح الامین فیهذا الحین نزل من اعلی مقامه بقبیل من الملآئکة و الرّوح لیزور اولیآئک و احبّائک الّذین شربوا رحیق الشّهادة فی سبیلک فآه آه یا فوارس میدان الأنقطاع فآه آه یا مطالع اسرار الشّهادة فی الأبداع اشهد به مصیبتکم بکت عین الله فی مقامه و القلم الأعلی امام وجهه اشهد انّ الایات تنوح لبلایا کم و البیّنات تصحیح لرزایاکم لولا کم ما ظهرت اسرار العبودیّة بین البریّه و مقامات التّسلیم و الرّضا بین الخلیقه انتم الّذین بقیامکم علی الامر قام العباد علی ما اراد الله فی المآب اشهد بکم فتح الله باب الجود علی مظاهر الوجود و تزعزعت ارکان الصّفوف و الجنود اشهد باقبالکم اقبلت الکائنات الی مطلع الأسمآء و الصّفات و بتوجّهکم توجّهت الممکنات الی منزل الأیات و طوبی لأرض تشرّفت بقدومکم و لمقام

ص 172

تزیّنت بدمائکم و لمحلّ جعله الله محلّا لقطعات ابدانکم بحزنکم منعت نسمة الله عن سریانها و القلم عن جریانه و عرف القمیص عن تضوّعه اشهد انّ امّ الکتاب ناح علیکم نیابة لأمّهاتکم و صاحت حوریّات الغرفات عوضا عن اهلکم و اخواتکم طوبی لکم و لاوّلکم و اخرکم و ظاهرکم و باطنکم و رحمة الله و برکاته سبحانک اللّهمّ یا الهی سبحانک اللّهمّ یا مقصودی سبحانک اللّهمّ یا رجآئی اسئلک بدمآء هؤلآء و قطعات اجسادهم و باستقامتهم و صبرهم و اصطبارهم و باشتعالهم بنار محبّتک و توجّههم الی انوار وجهک و بذکرهم و اقبالهم فی ایّامک و بانفاق ارواحهم فی سبیلک و بخضوعهم و خشوعهم عند ظهورات اوامرک و احکامک ان تزّین افئدة الأحزاب به نور محبّت و معرفتک ثمّ وفّق امرآء ارضک و علمآء بلادک علی اجرآء العد و الأنصاف فی مملکتک ای ربّ تری اصفیآئک بین ایدی الظّالمین الّذین نبذوا

ص 173

عهدک و میثاقک و کفروا بنعمتک و جادلوا بایاتک اسئلک بامواج بحر رحمتک و الأنوار السّاطعة من افق الواحک و بالّذین نبذوا دونک و اخذوا ما انزلته من سمآء مشیّتک و هوآء ارادتک ان تبدّل ذلّ اولیآئک بعزّک و فقرهم بغنآئک ثمّ اسئلک یا اله الأسماء و فاطر السّمآء بالدّمآء المسفوکة فی سبیلک یا مولی الوری ان تغفر لی و لأبی و لأمّی ثمّ اقض حوآئجی و ما اردته من سمآء فضلک و شمس عطآئک انّک انت الغفّار التّواب المقتدر المشفق الکریم